



صبح امید / شماره سوم / سال اول / دانشگاه فرهنگیان یزد / پاییز ۱۳۹۵
شماره مجوز: ۵۲۲۰۰/۶۸۳/۱۰۰ د

طبل تو خالی:

مردم تا وقتی همراه هستند خوباند اما اگر همراه نباشند، عاقبت طلب، دمدمی مزاج، نان به نرخ روز خور، و مصداق «اکثرهم لایعقلون و اکثرهم لایفقهون» و همان خس و خاشاک تلقی می‌شوند.

پدرم طالبانی:

... او برای اسلام به منزله حضرت ابوذر بود. زبان گویای او، چون شمشیر مالک اشتر برنده بود و کوبنده، مرگ او زودرس بود و عمر او با برکت...

اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است

ما باید به خوبی بدانیم که مطالبه‌گری‌های اطلاع طلبانه به منزله سویاپ‌های اطمینانی برای جامعه است که باعث می‌شود نارضایتی‌های اندک در نقاط مختلف کشور منجر به تعمیم کلی مردم نسبت به نظام نشود.

مدرسه طبیعت:

مدرسه طبیعت مکانی است برای بازی، به طوری که بچه‌ها به جای آموزش دیدن، یاد می‌گیرند چگونه زندگی کنند، چگونه از بلندی نترسند و چگونه با طبیعت دوست باشند.





ماشقایق های باران خورده ایم

سیلی ناحق فراوان خورده ایم
ساقه احساسمان خشکیده است
زخم ها از تیغ و طوفان خورده ایم
تا چه بوده تاکنون تقصیرمان
تا چه باشد بعد از این تقدیرمان

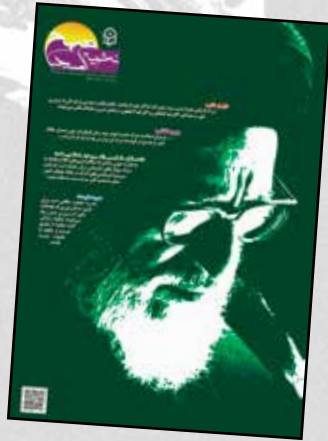
مصطفی زابلی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



نشریه دانتشجویی، سیاسی، انتقادی فرهنگ

- پردیس شهیدان پاک نژاد
- پردیس فاطمه الزهراء



صاحب امتیاز: انجمن اسلامی دانشجویان معلمان دانشگاه فرهنگیان یزد
مدیر مسئول: میلاد شریفی
شورای دبیران: میلاد شریفی، احسان منگلی، حسین آخوندی و...

صفحه آرایشی و طراحی جلد: مصطفی عادل
طراح داخل جلد: محمد حسین اکرمی
ویراستاران: افسانه کارگر، صدیقه السادات حسینی
مدیر اجرایی: عماد صفی
هیئت تحریریه: فاطمه آقاعسکری (دبیر هیئت تحریریه)، حسین آخوندی، محمد امینیان، فاطمه جعفری، ریحانه حیدری صفت، محمد تقی حشمت یغمایی، افسانه دهقان، فاطمه السادات سالاری، میلاد شریفی، عماد صفی، سید علیرضا طباطبایی، افسانه کارگر، وحید رضا کاشی زاده، مهناز فلاح، محمد صادق ملانوری، احسان منگلی

فهرست مطالب

- سخن مدیر مسئول ۴
- پیام دبیران ۴
- معلمان طلایه داران فرهنگ ۵
- چند می ارزی؟ ۶
- یادگیری برای زندگی ۷
- طبل تو خالی ۸
- عالم با مغز جاهل ۱۰
- در دیانتشان شک نکنید ۱۱
- پدرم طالقانی ۱۲
- آموزش به سبک قرآنی ۱۴
- نگاهی جامع شناختی به آموزش و پرورش ۱۵
- مصاحبه با سید حسین رضوی ۱۶
- #اصلاح_طلبی_یک_روحیه_اسلامی_است ۱۸
- معرفی کتاب ۱۹
- قضاوت ممنوع ۲۰
- مدرسه طبیعت ۲۱
- کاریکاتور ۲۲
- خداوند آدمیزاد را می شناخت که به او شاخ نداد! ۲۲

● باتشکر از:

دکتر فضل الله رضایی، عباس سلمانی، محمدحسن لاله زاری، هادی نوری، سیدحسین رضوی خوسفی، زهرا فاتحی، مژگان شیخها

- هم چنین بر خود لازم می دانیم از خانم ها فاطمه آقاعسکری، نیلوفر دهقانی، فاطمه السادات سالاری و افسانه کارگر که به خاطر برخی محدودیت ها نتوانستیم در جایگاهی که باید، از این همکاران استفاده کنیم؛ بابت همراهی ما در این شماره نشریه کمال تشکر را داشته باشیم.

پل های ارتباطی:

رایانامه: sobhomid95@gmail.com
اینستاگرام: [@sobhomid_cfu](https://www.instagram.com/sobhomid_cfu)
نسخه الکترونیک: www.sobhomidcfu.rzb.ir
کانال اطلاع رسانی تلگرام: [@sobhomidcfu](https://www.t.me/sobhomidcfu)



سخن مدیر مسئول

آغاز سخن یاد خدا باید کرد خود را به امید او رها باید کرد
ای با تو شروع کارها زیباتر آغاز سخن تو را صدا باید کرد
بسیار مفتخرم که بار دیگر در کنار تیم صبح امید شماره جدیدی از این نشریه را برای شما
عزیزان آماده کرده‌ایم. بی شک همراهی و دلگرمی شما عزیزان در این راه پشتوانه محکم این تیم
بوده، هست و خواهد بود.

ما در این مجموعه سعی بر آن داشتیم که با استفاده از حداکثر توانایی‌هایمان بتوانیم آن چنان
که باید و شایسته است روشن‌گری کنیم، امید دهیم و سبزتر شویم...

نشریه‌ی صبح امید هم‌چنان بر رسالت اصلی خود که چیزی جز نقد منصفانه و به دور از
اغراق نیست، پایبند است؛ با کمال میل در این راه پیش قدم می‌شود و با آغوش باز پذیرای
انتقاد سازنده شما عزیزان خواهد بود؛ چرا که خود را کامل، برتر و بالاتر از هیچ‌کس نمی‌دانیم،
قصد داریم فرهنگ نقد پذیری را از خودمان آغاز کنیم و در این راستا سخن حضرت علی(ع) را
سرلوحه کار خود قرار داده‌ایم: "علم در گرو عمل است، پس کسی که می‌داند، عمل می‌کند."

در پایان نیز بار دیگر بر خود واجب می‌دانم از تک‌تک همراهان تیم صبح امید که پشتوانه اصلی
ما در این راه هستند، کمال تشکر و قدردانی را داشته باشم. امید است بتوانیم خدمتگزاران لایقی
برای این عزیزان باشیم. ان شاء الله
بار خداوندا!

پروانگی چه دشوار است و شمع شدن چه دشوارتر؛ ما را قاعده‌ی سوختن و ساختن بیاموز...

پیرامون دین‌داری

خوشدل و مشعوف هستیم که در شماره سوم نشریه صبح امید، دوستانی جدید و با ذوق، ما
را همراهی می‌کنند. گرچه هنوز عده‌ای با صدای بلند در شیپور یاس و ناامیدی می‌دمند؛ اما
تیم صبح امید هم‌چنان با قدرت در عرصه‌های گوناگون فرهنگی-سیاسی دانشگاه به فعالیت
می‌پردازد تا مسیرهای ناگشوده را با تدبیر و جسارت بگشاید.

سعی بر آن شده است که در این شماره نسبت به شماره‌های قبل، مطالب و یادداشت‌های
انتقادی افزایش یابد تا به هدف بنیادین این نشریه (یعنی انتقاد سازنده و اصلاح طلبی) روز به
روز نزدیک و نزدیک‌تر شویم. رجای واثق داریم؛ دوستان منفعلی که اکنون این تیم را به "در
حاشیه بودن" متهم می‌کنند؛ در آینده‌ای نه چندان دور، از عدم مشارکت و همکاری در میادین
فرهنگی، نادم و پشیمان گردند.

و مصداق شعری از صائب می‌شوند که می‌فرماید:

زلیخا مرد از حسرت که یوسف گشته زندانی چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی



« آن دسته که بنام
دین به گروهی حمله
می‌کنند، به جوامع آن
ها محل سخنرانی آن‌ها،
کتابخانه‌ی بعضی گروه
ها را مورد حمله قرار می
دهند، این‌ها تصور نکنند
خدمت به دین می‌کنند،
یا مسلمان‌های ناآگاه
هستند یا آلت دست
هستند و هیچ توجه‌ای
ندارند. (خطبه‌ی نماز
جمعه، ۱۲ مرداد ۱۳۵۸)

معلمان پلاس داران فرهنگی

"شخصیت خود آموزگار مهم‌تر از چیزی است که تدریس می‌کند" - کارل فیشر

دو شغله بودن معلمان، پدیده شایعی است که به عنوان چالشی برای آموزش و پرورش تلقی می‌شود. از دیدگاه جامعه‌شناسی، پایگاه اجتماعی هر قشر، صنف و گروه اجتماعی با توجه به نقش‌هایی که در جامعه احراز می‌کنند، ارزش‌گذاری و رتبه‌بندی می‌شود.

یک معلم در حین فعالیت در نقش اصلی خود، می‌تواند در نقش‌های دیگر به فعالیت بپردازد. هر یک از این نقش‌ها، خود دارای پایگاهی است که همراه با نقش ویژه‌ی او، پایگاه اجتماعی خاصی برای او تعریف می‌کند.

مثلاً: نقش یک معلم، پزشک، کارگر و یا یک راننده با هم فرق دارد. لِه‌ذا پایگاه اجتماعی آن‌ها نیز متفاوت است. برخی مهم‌تر و از پایگاه اجتماعی بالاتری برخوردار هستند و بالعکس.

در بین اقشار جامعه، خواسته یا ناخواسته، پایگاه اجتماعی فرهنگیان والاتر و هم‌چنین اعتماد به این قشر

در اذهان عمومی بیشتر از سایرین است. مصداق کوچکی از این اعتماد را زمانی متوجه می‌شویم که پدر یا مادری فرزند خود را با طیب خاطر، جهت فراگیری مسائل آموزشی و تربیتی؛ به مدارس و یا حتی جهت فعالیت‌های

فوق برنامه، به محیط‌های خارج از مدرسه به دست معلمان می‌سپارند؛ تا امانت‌داران انسانیت، آنان را در مسیر پویش‌های انسان‌شدن قرار دهند. هم‌چنین متعلمان، پرورش‌دهندگان خود را به مثابه والدینی دلسوز می‌پندارند.

این حجم از اعتماد به نقطه‌ای می‌رسد که فرهنگیان، الگوهای

رفتاری و گفتاری برای متعلمان و مخاطبان خویش قرار می‌گیرند. یک معلم در حین فعالیت در نقش اصلی خود، می‌تواند در نقش‌های دیگر به فعالیت بپردازد. هر یک از این نقش‌ها، خود دارای پایگاهی است که همراه با نقش ویژه‌ی او (تعاملاتی که با اولیاء، دانش‌آموزان، همکاران و...

اجتماعی خاصی برای او تعریف می‌کند.

هستند معلمانی که به دلایل مختلف (مالی، گذراندن اوقات و...) در نقش‌هایی مشغول به کار می‌شوند که کمتر در مسائل فرهنگی دخیل هستند و در آن جایگاه به هیچ عنوان نمی‌توانند رسالت فرهنگی خود را به درستی ادا کنند.

بعضی از آن‌ها آن قدر نقش اصلی خود را در حاشیه قرار می‌دهند که معلمی، شغل دوم آن‌ها محسوب می‌شود. ورود فرهنگیان به این حرفه‌ها؛ در وهله اول، سبب می‌شود

پایگاه اجتماعی آن‌ها در نزد عموم جامعه تنزل پیدا کند. در وهله دوم، این مهم را در نظر داشته باشید که وقتی، دانش‌آموزی معلم خودش را در جایگاهی می‌بیند که از لحاظ پایگاه اجتماعی با نقش اصلی او یعنی "تعلیم و تربیت" متفاوت است، در ذهن او، تصوّر ناهمگون و دوگانه‌ای ایجاد می‌شود.

تنزل پایگاه اجتماعی و ایجاد این ناهمگونی، یقیناً به اعتماد و عزت نفس معلم، خدشه وارد می‌کند. با به وجود آمدن این فضا، معلم دیگر نمی‌تواند آن گونه که بایسته و شایسته است، مفاهیم فرهنگی جامعه را به مخاطبان خویش انتقال دهد.

تنزل پایگاه اجتماعی و ایجاد این ناهمگونی، یقیناً به اعتماد و عزت نفس معلم، خدشه وارد می‌کند. با به وجود آمدن این فضا، معلم دیگر نمی‌تواند آن گونه که بایسته و شایسته است، مفاهیم فرهنگی جامعه را به مخاطبان خویش انتقال دهد. تحلیل فوق، بدین معنا نیست که معلمان، امکان پیشرفت و استفاده از ظرفیت‌های فرهنگی خود، در حیطه‌های دیگر را ندارند.

از وضعیت و مشکلات معیشتی فرهنگیان عزیز، به خوبی مطلع هستیم و می‌دانیم شرایط به گونه‌ای نیست که این عزیزان در رفاه کامل و بدون هیچ دغدغه‌ای بتوانند به امر تعلیم و تربیت بپردازند؛ بنابراین می‌توانند در حالی که رسالت سنگین خود را به انجام می‌رسانند، در نقش‌هایی که رنگ و صبغه فرهنگی به خود داشته باشند، به فعالیت بپردازند؛ تا بتوانند وجه فرهنگی خود را نزد آحاد جامعه حفظ کنند.

این دسته از معلمان؛ همان معلم‌هایی هستند که در توسعه‌ی اجتماعی و فرهنگی یک جامعه نقش به‌سزایی دارند. آن‌ها کیفیت کار فرهنگی را، فدای کمیت‌های مادی نمی‌کنند و هم‌چنان سرافراز در حیطه‌ی فرهنگ، رسالت الهی خود را به دوش می‌کشند تا در کوران گردبادهای ضد فرهنگی، بار دیگر، اثبات نمایند که نقش جانشینی اولین معلم بزرگ جهان خلقت را که «رب العالمین» است به خوبی می‌توانند ایفا نمایند.

احسان منگلی

۵



« شما می‌توانید یک محیط سالم تشکیل بدهید. این کار استبداد و استعمار است که همه با نظر وحشت و بدبینی به هم نگاه می‌کنند. ما یک خانواده هستیم و باید باهم بسازیم/ اختلاف در حد یک خانواده باشد نه بیشتر (از آزادی تا شهادت ص ۱۰۰)



خیلی آراسته و زیبا و با آرامش و متین به نظر برسند، اما آن قدر عزت نفسشان تحلیل رفته‌است و آن قدر از درون شکسته شده‌اند که هیچ چیز نمی‌تواند آن‌ها را به هم بندبزند.

چرا راه دور برویم، در بین خود ما جوانان نیز از این نمونه‌ها بسیار دیده می‌شود. جوانانی که ارزش و عظمت و قدرت و در یک کلام شخصیت خود را در انجام کارهایی می‌دانند که دور از شئون اسلامی و حتی ایرانی است. (مثل انداختن زنجیر، نازک کردن ابرو، پوشیدن شلوارهای کوتاه یا لباس‌هایی که روی آن‌ها نمادهایی وجود دارد که معنی آن‌ها را نمی‌دانند).

بدون اغراق بگویم: حتی اگر در همین دانشگاه فرهنگیان، تنها چند دقیقه‌ای گوشه‌ای بایستید و مانند دوره کارورزی یک، تنها به مشاهده بپردازید و دانشجویان را زیر نظر بگیرید؛ حتما نمونه‌هایی را که در بالا ذکر کرده‌ام پیدا می‌کنید.

اگرچه انگشت شمارند، اما متأسفانه هستند. حال این تو هستی که تصمیم می‌گیری کسی باشی یا چیزی و اگر برای خودت تصمیم نگیری، مطمئن باش که دیگران برایت تصمیم می‌گیرند و شک نکن کسانی هستند که منتظرند تا تو از خود، باغ سبزی نشان دهی که تو را به استخدام منافع خودشان در آورند و به راحتی از تو بهره‌کشی کنند؛ این را بدان که بهترین زمان برای تصمیم‌گیری همین دوران جوانی است.

سخن آخر اینکه: هر راهی را انتخاب می‌کنی به انتهای مسیرت نگاه کن، تا بفهمی مقصد، راه است یا چاه.

از مقداری مواد معدنی مثل: آهن، نمک، کلسیم، قند و... تشکیل شده است و من هم قیمت همه آن‌ها را از بازار پرسیده‌ام و در نهایت به طور میانگین قیمت هر آدمی صد دینار می‌ارزد؛ اما شما که کمی

پر خوری کرده‌اید و گوشت و چربی اضافه دارید ده دینار از بقیه گران‌ترید.

خب همکار و دوست عزیز گاهی اوقات آدم‌ها طوری هستند و به گونه‌ای رفتار می‌کنند که فقط می‌توانی از آن‌ها بپرسی چه هستند؟

در حقیقت بعضی آدم‌ها، یک چیز بیشتر نیستند و قیمت‌شان در حد همان چیز بودن و شی بودنشان است؛ عده‌ای دیگر ارزش و قیمت‌شان به مواد تشکیل دهنده بدنشان نیست و از آن‌ها باید پرسید، شما که هستید؟

برای این که چیزی باشی لازم نیست هیچ تلاشی از خود دهی، اما برای کسی شدن و البته کسی ماندن حتما باید سختی به خود بدی و از خود مراقبت کنی. خیلی‌ها دوست دارند از تو سوء

استفاده کنند، چون تو را فقط در حد یک شی و وسیله می‌بینند و هر کاری می‌کنند تا تو در حد همان وسیله باقی بمانی و تو را ابزار کار خود می‌کنند. در اطراف ما این قبیل افراد زیاد دیده می‌شوند، برای نمونه افرادی که خود را مانکن یک محصول و تولیدات یک شرکت می‌کنند و حاضر می‌شوند عفت و حیای خود را بدهند تا در مقابل، چندرغاز پول گیرشان

بیاید و بتوانند تنها شب را روز کنند؛ یا مثلاً افرادی که هر روز در کوچه و خیابان از کنارمان می‌گذرند؛ اگر به آن‌ها نگاه کنی، شاید به ظاهر

اگر روزی از شما بپرسم تو چه هستی، چه جوابی خواهید داد؟ احتمالاً می‌پرسید: این چه سوالی است و بهتر بود می‌پرسیدی تو که هستی؟

درست است حق با شماست. گاهی حتی اگر از کسی پرسیده شود تو چه هستی، فکر می‌کنند به او اهانت کرده‌ای و قصد مسخره کردنش را داشته‌ای؛ اما هدف من از پرسیدن این سوال نه اهانت است و نه تمسخر.

یکبار از خودت بپرس من چه هستم و یکبار هم از خودت بپرس من که هستم؟

فکر می‌کنی به عنوان دانشجویی که در دانشگاه فرهنگیان مشغول تحصیل است و قرار است روزی معلم شود؛ بتوانی به این سوال به ظاهر ساده جواب دهی و فرق این دو را پیدا کنی؟

بهتر است برایتان داستانی نقل کنم تا کمی موضوع را بهتر متوجه شوید: روزی فرد ثروتمندی، از دانشمندی پرسید: ای دانشمند! به نظر تو من چقدر می‌ارزم؟

دانشمند جواب داد: من حساب کرده‌ام، هر آدمی صد دینار می‌ارزد. مرد ثروتمند ناراحت شد و گفت: یعنی چه؟ من با

این همه مال و ثروتی که دارم، تنها صد دینار می‌ارزم؟

دانشمند گفت: ناراحت نشوید، فکر می‌کنم شما با این شکم گنده و آن لپ‌های پف کرده ارزش‌تان صد و ده دینار باشد.

ثروتمند، بیشتر ناراحت شد و گفت: تو دیگر چه جور دانشمندی هستی و این چه جور حساب کردن است؟

دانشمند گفت: تمام وجود شما

در حقیقت بعضی آدم‌ها، یک چیز بیشتر نیستند و قیمت‌شان در حد همان چیز بودن و شی بودنشان است.

برای این که چیزی باشی لازم نیست هیچ تلاشی از خود نشان دهی، اما برای کسی شدن و البته کسی ماندن حتما باید سختی به خود بدی و از خود مراقبت کنی.

وحیدرضا کاشی زاده

۶



« هر انقلاب علیه ظلم علیه استبداد و علیه استعمار در هر کجای دنیا که باشد، از نظر ما یک انقلاب اسلامی است. چرا که روح اسلام در جهت رفع ظلم از همه انسان‌ها و مظلومین است. (از آزادی تا بهشت ص ۲۶۳) »



«می‌ترسم روزی برسد که غارت بیت المال و فقر و فلاکت عادی شود و موضوع حساس جامعه بشود دو تار موی زن که زیر روسری هست یا بیرون آن. (پیش‌بینی مرحوم آیت الله طالقانی ۱۳۵۷ که امروز به حقیقت پیوسته است)»

روزمره خود به آن احتیاج دارند. این که با استفاده از دانسته‌های قبلی، چیز جدیدی خلق کنید، از وضع موجود فراتر رفته و پرده های موجودیت عادی زندگی را بشکافید؛ خلاقیت است. خلاقیت در واقع دیدن و فهمیدن آن نکاتی است که دیگران نمی‌بینند و داشتن این اطمینان که آنچه شما می‌بینید نه تنها معتبر می‌باشد بلکه ضروری هست و برای پیشرفت دنیا لازم است.

انسان دارای تفکر انتقادی مسائل را به گونه‌ای موشکافانه بررسی می‌کند و با جمع آوری اطلاعات در مورد آن مسئله و غربالگری اطلاعات، در نهایت می‌تواند بهترین تصمیم‌ها را بگیرد

۵. هوش هیجانی: یعنی انسان بتواند هیجانات خود را تشخیص دهد، آن‌ها را درک کند، از هیجانات برای کمک به تفکر استفاده کند و در آخر بتواند با مدیریت هیجانات به فرایند درک و کنترل هیجانات و تفکر منطقی انسان دست پیدا کند و به وسیله ی آن بتواند با دیگران ارتباط سالمی برقرار کند. ۶. مهارت قضاوت درست در اجتماع: این مهارت برای همه احاد جامعه به ویژه خود معلمان ضروریست؛ زیرا معلم می‌تواند با یک قضاوت ناب‌جا در کلاس درس، مسیر زندگی یک دانش‌آموز را به نابودی بکشانند و دانش‌آموزان هم باید برای داشتن جامعه‌ای بهتر و معقول‌تر در آینده، این مهارت را با درس عمل از معلم خود یاد بگیرند.

۷. خوب گوش دادن: شاید یکی از عوامل مهم مشکلات و تعارضات، در زندگی مانداشتن مهارت کافی در گوش دادن با توجه است که به وسیله ی آن در تعاملات، صحبت کردن‌ها، مذاکره ها و متقاعد کردن دیگران نتیجه ی مورد انتظار را کسب نمی‌کنیم «اغلب مردم به نیت فهمیدن گوش نمی‌دهند. آن‌ها گوش می‌دهند که جواب دهند.»

به امید آینده‌ای بهتر و روشن‌تر... "من سستایش‌گر معلمی هستم که اندیشیدن را بیاموزد نه اندیشه‌ها را!" استاد شهید آیت الله مطهری

یاری می‌کند، تفکر انتقادی است. تفکر انتقادی به ما امکان تحلیل مسائل و موقعیت‌ها را می‌دهد، انسان دارای تفکر انتقادی مسائل را به گونه‌ای موشکافانه بررسی می‌کند و با جمع آوری اطلاعات در مورد آن مسئله و غربالگری اطلاعات، در نهایت می‌تواند بهترین تصمیم‌ها را بگیرد. ۲. مدیریت استرس:

بسیاری از فاکتورهای زندگی در جهان مدرن، باعث به وجود آمدن استرس می‌شوند. یکی از آن‌ها تلاش و شکست مکرر در انجام یک کار است که باعث سست شدن افراد می‌شود و احساس می‌کنند در راه غلط گام برمی‌دارند و هیچ کس از آن‌ها راضی نیست.

راه به چالش کشیدن باورهای قدیمی، تغییر سبک زندگی و ایجاد تغییرات کوچک که باعث ایجاد تغییرات بزرگ می‌شود است هم چنین انسان‌ها باید برای تحت کنترل در آوردن استرس قدم به قدم عادت‌های سالم بسازند، از دور باطل خارج شوند و آرامش را به زندگی برگردانند، زیرا استرس باعث کاهش قدرت تفکر، یادگیری و یادآوری می‌شود. ۳. آداب اجتماعی:

سلام کردن، رعایت حقوق دیگران، احترام به دیگران و... آدابی است که همه والدین برای داشتن فرزندان شاخص و با ادب بر آن‌ها تاکید ویژه دارند، اما نحوه‌ی آموزش آن به دانش‌آموزان باید به گونه ای باشد که در رفتار و عمل منعکس شود؛ معلمان، کارکنان مدارس و والدین نیز باید به عنوان نخستین الگوهای رفتاری دانش‌آموزان، مودب به این آداب باشند.

۴. خلاقیت: دانش‌آموزان باید به این نکته پی ببرند که خلاقیت یک ویژگی مادرزادی نیست که فقط بعضی از آن بهره‌برند، بلکه خلاقیت قابل آموزش و یادگیریست و انسان‌ها در طول زندگی

در حال حاضر، تمام عوامل سیستم آموزش و پرورش اعم از معلم، مدرسه، محتوای کتاب‌ها و حتی توجه خانواده‌ها منعطف به انباشتن یک سری از مطالب حجیم، گزاف و صرفاً حفظی در ذهن بچه‌ها شده است. اما بدیهی است که عوامل مذکور فقط برای این هدف به وجود نیامده بلکه باید مجموعه‌ی این عوامل با راهنمایی درست، زمینه را برای شکوفایی استعدادهای تک‌تک دانش‌آموزان با در نظر گرفتن اصل تفاوت‌های فردی فراهم کنند، زیرا هیچ دودهنی مثل هم نیست، ولی متأسفانه سیستم آموزشی، مانند پزشکی عمل می‌کند که برای همه ی بیماران یک نسخه یک‌سان می‌پیچد و دانش‌آموزانی که این نسخه کلیشه‌ای با ذهن آن‌ها

هم‌خوانی نداشته‌باشد به این باور می‌رسند که بی‌استعدادند و بدین گونه، مدارس به کشتارگاه اندیشه‌ها بدل می‌شود. با یک مقایسه ساده می‌توان این موضوع را تبیین کرد؛ به این صورت که ما وقتی تصویری یک تلفن یا یک اتومبیل را در صد سال پیش می‌بینیم و در کنار تصویر تلفن و اتومبیل‌های امروزی قرار می‌دهیم تفاوت زیادی مشاهده می‌کنیم و این در حالی است که دو تصویر قدیم و جدید کلاس‌های درس تفاوت چندانی ندارد!

جامعه امروز باید دانش‌آموزان را برای زندگی در آینده آماده کند نه گذشته! ما برای آینده به انسان‌هایی متفکر، مستقل و خلاق برای ساختن جهانی بهتر نیاز داریم که آموزش موارد ذیل تحت عنوان مهارت‌های زندگی در مدارس، می‌تواند ما را در تحقق این اهداف یاری کند: ۱. تفکر انتقادی:

هر روز ما انسان‌ها با تصمیمات کوچک و بزرگ زیادی رو به رو می‌شویم که گرفتن تصمیم درست در بین بمباران تصمیمات مختلف به نظر سخت می‌آید، یکی از مهم‌ترین مولفه‌هایی که ما را در تصمیم‌گیری صحیح

متأسفانه سیستم آموزشی، مانند پزشکی عمل می‌کند که برای همه ی بیماران یک نسخه یک‌سان می‌پیچد و دانش‌آموزانی که این نسخه کلیشه‌ای با ذهن آن‌ها هم‌خوانی نداشته‌باشد به این باور می‌رسند که بی‌استعدادند و بدین گونه، مدارس به کشتارگاه اندیشه‌ها بدل می‌شوند



مردم پرست نیست بلکه ذیل پرستش توده، دنباله روی آن‌ها را می‌جوید و ستایش و پرستش توده، صادقانه نیست؛ بلکه برای تهییج و بسیج آنان در خدمت

اهداف خویش

است و شعارهای

ملت بزرگ، ملت

قهرمان و ده‌ها شعار

همانند، از دهانش

زیاد شنیده می‌شود.

مردم تا وقتی همراه

هستند خوب‌اند

اما اگر همراه نباشند، عافیت‌طلب،

دمدمی مزاج، نان به نرخ روز خور، و

مصدق "اکثرهم لایعقلون و اکثرهم

لا یفقهون" و همان خس و خاشاک

تلقی می‌شوند.

رییس جمهور پوپولیست

همان شخصی است که به

مردم پول اندکی می‌دهد

و برای یک ماه دهانشان

را می‌بندد، او با این کار

امتیاز سیاسی می‌گیرد و

هیچ‌کس هم نمی‌پرسد که

آیا این کار منطقی است یا

خیر؟! یعنی به جای اصلاح

فضای کسب و کار و نظام

مالیاتی و برقراری روابط معقول بین

المللی؛ به آن‌چه مردم به اشتباه به

آن علاقه‌مندند، تن می‌دهد.

او کسی است که دائم در پشتیبانی

از مردم‌نادر و فقیر داد سخن

می‌گوید، وعده‌های دروغین می‌دهد

و گاهی سیب زمینی به شکمشان

می‌بندد و خود را مخالف صریح

ثروتمندان می‌نماید. دشمنی نامرئی

پوپولیسم به جای آن‌که عقلانی بوده و راه حل‌های طولانی و منطقی برای حل مسائل موجود عرضه کند، مدعی ارائه راه حل‌های ساده و سریع است و وعده‌هایی می‌دهد که نه قصد و نه توان برآوردن آن‌ها را دارد؛ مثل چاپ اسکناس بدون پشتوانه و وعده یارانه‌ی ۲۵۰ هزار تومانی!

« مگر می‌شود جامعه‌ای را بر محور دروغ تا آخر پیش برد؟! نمی‌شود؛ عزیز من در راستی در آی. دروغ را به کناری بنه؛ همین نوجوان‌ها و جوان‌ها که گه‌گاه فریب دروغ امروز را می‌خورند، همیشه در این حال نمی‌مانند. فردا، ساعت دیگر، روز دیگر، هفته‌ی دیگر، ماه دیگر، سال دیگر بالاخره بیدار می‌شوند و بر تو لعن و نفرین می‌فرستند که چرا ماه‌ها یا سال‌ها آن‌ها را فریفته بودی...! ما معتقدیم افراد و گروه‌ها و سازمان‌هایی که دروغ تاکتیکی را واجب می‌دانند این‌ها از مسیر اسلام اصیل و اخلاق منحرف شده‌اند... هستند کسانی که چنین می‌اندیشند که در راه آرمان‌ها و شعارها و مقاصد حزب جمهوری اسلامی می‌شود دروغ گفت، می‌شود که مبالغه کرد، می‌شود حرف‌های گزاف گفت، ولی ما رو در روی آن‌ها ایستاده و می‌ایستیم...»

شهید بهشتی

پوپولیسم نوعی از سیاست ورزی است که با توسل به نارضایتی‌ها،

حق طلبی‌ها، ترس‌ها

و مشکلات جاری

جامعه، مردم را برای

پیش‌برد اهداف

شخصی خویش مورد

استفاده قرار می‌دهد.

این نوع از سیاست به

جای آن‌که عقلانی

بوده و راه حل‌های

طولانی و منطقی برای

حل مسائل موجود عرضه کند، مدعی

ارائه راه حل‌های ساده و سریع است

و وعده‌هایی می‌دهد که نه قصد و

نه توان برآوردن آن‌ها را دارد؛ مثل

چاپ اسکناس بدون پشتوانه و وعده

یارانه‌ی ۲۵۰ هزار تومانی...!

بُتی که در میان است، «توده»

است و «ایست»‌ها، هواداران توده

هستند. اما فرد پوپولیست در واقع

اختراع

می‌کند و او را علت تمام

ناروایی‌ها می‌خواند. او تنها

شعار می‌دهد. در یک کلام

پوپولیست نیرویش را از

سرخوردگی توده‌هایی از

اجتماع می‌گیرد که کمبودها را با

پوست و گوشت و استخوان‌شان

احساس می‌کنند، اما به دلیل کم

یا بی‌سوادی گول پوپولیست را

می‌خورند و بر این گمانند که نجات

دهنده را یافته‌اند. از این روی است

که پوپولیست میانه‌ای با روشنفکران،

متخصصان و در یک کلام با نخبگان

جامعه ندارد، او معمولاً فردی

خودشیفته است.

مرز مردم‌گرایی و نخبه‌گرایی با

پوپولیسم یک رشته نازک است؛

پوپولیسم غالباً کلیدواژه‌هایی دارد که

این رشته باریک را نخنما و متعاقباً

مشهود می‌کند. اما دلیل این‌که تا به

امروز، خیلی از افراد هنوز هم بر این

رویکردهای نخنما شده‌ی کلیشه‌ای

اصرار می‌ورزند، سوالی است که

می‌تواند ذهن را مشغول کند. یکی از

کلیدواژه‌های عمده واژه «مردم» است.

در ادبیات پوپولیستی «مردم» عینیت

خود را از دست می‌دهد؛ ما وقتی به

گذشته و به تاریخ معاصر خود نگاه

می‌کنیم، می‌بینیم که همیشه مردم

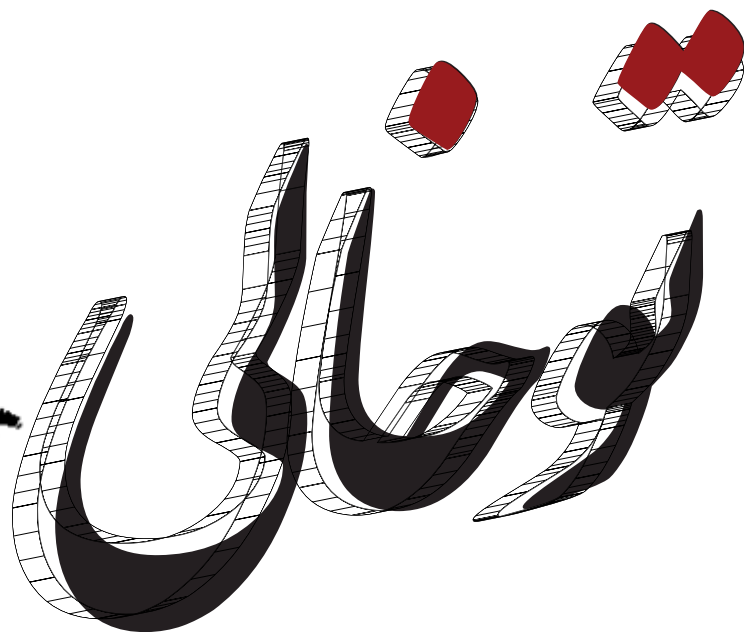
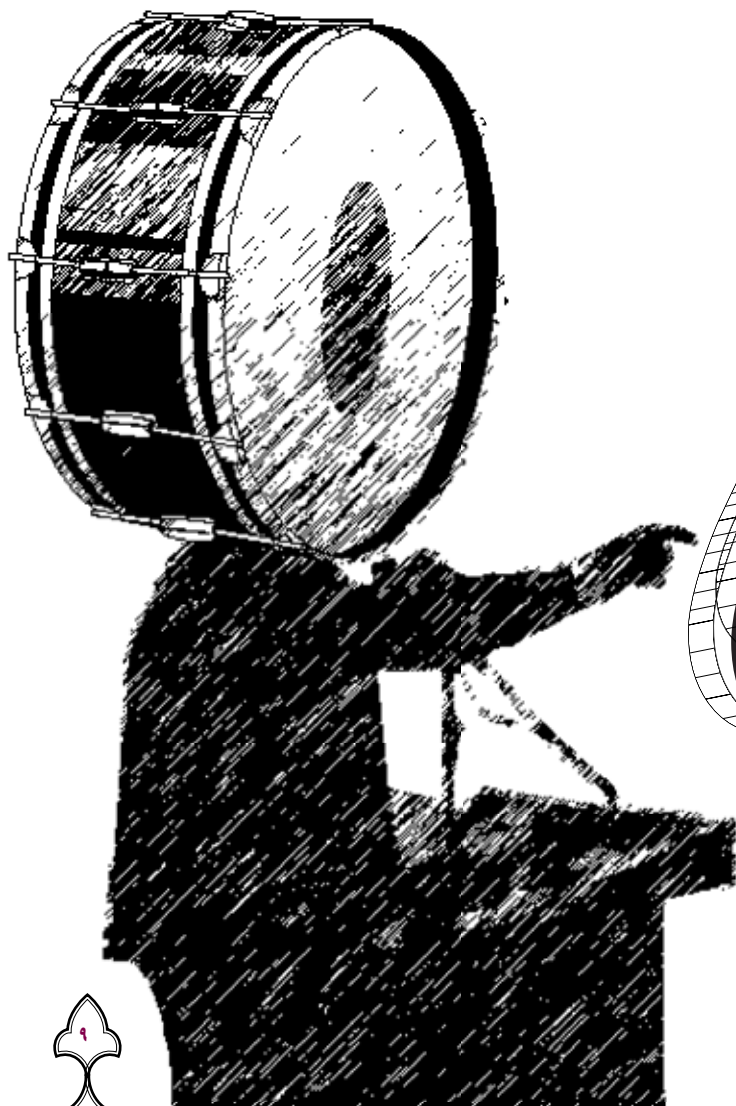
در ادبیات سیاسی ما نقشی پررنگ

مهناز فلاح
فاطمه جعفری

۸



« در قانون اساسی ما این فقط یک ادعا نیست که کار و سرنوشت مردم باید با خودشان باشد و حقوق اقتصادی و اجتماعی و سیاسی به آن‌ها داده شود. به یاری خداوند و همکاری مردم، به آن‌چه می‌گوییم، عمل خواهیم کرد. (برگرفته از مصاحبه آیت الله طالقانی در تاریخ ۱۳۵۸/۰۳/۰۲)



۹



« خصوصیت انقلاب اسلامی این است که ما رهبران مذهبی هیچ داعیه حکومت برای خودمان نداریم، انقلابی است که از همه ی مردم شروع شده و برای همه است و هیچ حزب و جمعیت وفردی حق این را ندارد که در این انقلاب سهم بیشتری برای خود قایل باشد. (مصاحبه ی ۱۳۵۷/۱۱/۱۷ با روزنامه ی اطلاعات)

که دچار دغدغه های معیشت هستند با خود همراه کند. اما در نهایت می بینیم که دولتی که قرار بود نماینده ای پاک دست باشد محمل بزرگ ترین فسادها شد و منافع عمومی را در معرض خطر قرار داد. شرایط لازم برای عوام فریبی: زبان بازی، نطق حماسی در بازه های زمانی مختلف، روی زیاد داشتن (هرچه بیشتر بهتر...) و حمایت رسانه ای وسیع است. شما با دارا بودن این شرایط می توانید نبض جامعه را در دست بگیرید و هرکاری می شود، پوپولیسم ریشه می دواند و تاثیر گذار می شود. یکی از بارزترین نمونه های رفتار این فرد رویکرد سلبی او نسبت به دولت های پیشین و استفاده از توهین، تحقیر، اتهام و انگ زنی بسیار است. همان طور که در مناظره ها دیدیم فرد پوپولیست اتهام فساد به دولت های پیش از خود می زند و وعده معرفی مفسدین و افشای فسادهای آن ها را می دهد؛ وعده ای که از بسیاری جهات می تواند قشر آسیب پذیر و قشر متوسط جامعه را

بابت واکنش های هزینه دار راحت باشد به اطمینان سپر انسانی ای که برای خود پناهگاه کرده است. هرچه جامعه مدنی سست شود؛ پوپولیسم عرض اندام می کند. به عقیده بسیاری، خاستگاه اصلی جامعه مدنی طبقه متوسط است و زمانی که طبقه متوسط انسجام خود را از دست می دهد و به دلایل اقتصادی و معیشتی آسیب پذیر می شود، پوپولیسم ریشه

داشته اند؛ مثلاً در سال های انقلاب «مردم» به واسطه حضور، تظاهرات، همه پرسی، مشارکت های سیاسی و... عینیت یافت؛ یا در دوره اصلاحات

نیز همین «مردم» با مشارکت های سیاسی، تحرکات و کنش های اجتماعی و فعالیت های مدنی به عینیت رسید. اما در دوره ی بعد «مردم» به سمت انتزاع پیش رفت و در بسیاری از موارد مشخص

نبود مردمی که رییس جمهور پوپولیستشان از جانب آن ها سخن می گوید دقیقاً چه کسانی هستند. او خیلی خوب می توانست آن چیزی را که برخلاف واقعیت است، از زبان مردم بیان کند.

ویژگی پوپولیست این است که از «مردم» سنگری می سازد و خود را پشت این سنگر پنهان می دارد تا به واسطه جایگاه شان در این سنگر در امان باشد، بتواند هر موضع یا کنشی داشته باشد و خیالش از

شرایط لازم برای عوام فریبی: زبان بازی، نطق حماسی در بازه های زمانی مختلف، روی زیاد داشتن و حمایت رسانه ای وسیع است. شما با دارا بودن این شرایط می توانید نبض جامعه را در دست بگیرید و هرکاری دلتان خواست انجام دهید و هر حرفی دلتان خواست بزنید

عالم با مغز جاہل

« شهید مطهری اصطلاح عالم با مغز جاہل را برای کسی بکار می‌برد که اطلاعات زیادی دارد و چیزهای زیادی یاد گرفته ولی اگر مسالهای خارج از حدود معلوماتش پیرسید لنگ می‌زند. این نوع شخصیت معلوماتش در حد مسموعات است.

محمدصادق
ملانوری

۱۰



« این ملت دنبال مکتب نیست، دنبال آزادی است... تقاضای من این است که همه ی شما شعار واحد وهدف واحد داشته باشید، آزادی مردم را بخواهید... (تبیین رسالت و قیام به قسط)

در کار آموزش، به‌ویژه آموزشی کودکان و نوجوانان ظرافت‌ها و پاریک فکری‌هایی وجود دارد که دقت و ژرف بینی درخوری می‌طلبد. یکی از اصولی را که باید با توجه به ظرفیت فکری و سخی کودک و نوجوان به آنان موخت و به صورت ارزش‌ها در اندیشه آنان جایگزین ساخت، «تفکر در آموخته‌ها» است. به کارگیری فکر و کنجکاوی در مسایلی که مطرح می‌شود از شرایط رشد علمی و آموزش کارآمد است. شیوه به کارگیری فکر و بررسی جوانب و زمینه‌ها و علل و عوامل یک پدیده و کشف رابطه آن با پدیده‌های دیگر از دوران نوآموزی پدید می‌آید و در اندیشه نوجوانان نهادینه می‌گردد و به تدریج و با پیشرفت دوران آموزشی رشد می‌کند.

شهید مطهری اصطلاح عالم با مغز جاہل را برای کسی بکار می‌برد که اطلاعات زیادی دارد و چیزهای زیادی یاد گرفته ولی اگر مسالهای خارج از حدود معلوماتش پیرسید لنگ می‌زند. این نوع شخصیت معلوماتش در حد مسموعات است (شعبده شده فرا گرفته شده از خارج).

یک معلم هم خودش باید علم مطبوع داشته باشد و هم با تعلیم و تربیت، نیروی مطبوع دانش آموز را به حرکت درآورد. یعنی مطلبی را که یاد گرفته با قوه ابتکار خود بتواند در جای دیگر هم استفاده کند.

یک معلم هم خودش باید علم مطبوع داشته باشد و هم با تعلیم و تربیت، نیروی مطبوع دانش آموز را به حرکت درآورد. یعنی مطلبی را که یاد گرفته با قوه ابتکار خود بتواند در جای دیگر هم استفاده کند.

برای این که دانش آموز به «عالم با مغز جاہل» تبدیل نشود معلم باید فرصت تفکر و تعقل را به او بدهد تا در مورد آموخته‌ها یا معلومات تفکر کند و خود به آن مطالب پیرسد نه صرف این که ظرف معلوماتش

توسط آموخته‌ها لبریز شود و فرصت تفکر نداشته باشد. همانند معدن انسان که برای مخزن غذا نیاز به فضای خالی دارد.

معلم باید سؤالاتی را درباره مسایلی که در دوران آموزش مطرح می‌شود طرح کند و دانش آموزان را از آغاز به اندیشیدن و علت یابی وادارد و بدون سان در پایه‌های بعدی و بالاتر، آنان را جستجوگره فکری و کاوشگر بار آورد.

به راستی باید از آموزش‌های سطحی و صوری دوری کرد «و فُضِّلَ فِکْرٌ وَ تَقْوَمُ أُنْجُجٌ مِنْ فُضْلِ تَکْرَارٍ وَ دِرَاسَةٍ»

نتیجه فکر کردن خود انسان و شناخت مطلب، بیشتر است از حاصل درسی و تکرار آن. (غررالحکم/۲۲۷)

باید دانش آموزان را به اندیشه درباره مسایلی فراتر از چهارچوب‌های کتاب های درسی واداشت که تنها به فراگیری کتاب‌های درسی بسنده نکنند. باید پرسش‌هایی را درباره موضوعی درسی مطرح کرد و از آنان پاسخ خواست و به این پرسش‌ها بها داد و امتیاز درسی نیز

قائل شد تا شیوه به کارگیری فکر را در گام‌های آغازین پشنانسند و بدان عادت کنند. این روش در دوره‌های بالاتر

به تحقیق و کشف‌های ارزشمند علمی در همه زمینه‌های انجامد و از نوآموزان، محققان و پژوهشگرانی صاحب نظر می‌سازد «مَنْ أَكْثَرَ الْفِکْرَ فِيمَا تَعْلَمُ، أَتَقَبَّلُ حِلْمَهُ، وَ فِہِمَّ مَا لَمْ یَكُنْ یَفْہِمُ» هر کسی در آن چه آموخته است زیاد پیچیده شده طلمش را استوار می‌سازد و آن چه را نشه‌مید می‌فهمد. (غررالحکم/۲۹۲)

در دیانتشان شک نکنید!؟

زمانی که سرداران سینه سه طبل پولاد رگ عرصه دیپلماتیک ایران، روانه کارزار مذاکرات ۱۲ ساله شدند، مخالفان داخلی چنان از روی بغض و عداوت بر طبل اختلاف نواختند که متحیر ماندم. آیا این صداها از ایران است؟ یا از تل آویو، حیفا، ریاض و جده. با خود ماندم که مخالفین مذاکره و برجام کجای معادله را نمی فهمند که این گونه دست به سرکشی و ستیزه می زنند؟

« مگر نمی دانند ناوگان هوایی خسته و پیر ایران نیاز به نو شدن دارد؟
« مگر نمی دانند که اقتصاد نفتی ایران وابسته به فروش نفت است؟
« مگر نمی دانند که بانک مرکزی ما در ممنوعیت و محدودیت انتقال پول قرار دارد؟
« مگر نمی دانند در واردات و صادرات فرآورده های پتروشیمی در محدودیت قرار داریم؟
« آخر مگر نمی دانند تا به حال هیچ کشوری بدون جنگ از ذیل بند ۷ منشور سازمان ملل خارج نشده است؟
« آیا این جمله حضرت آقا را نشنیده اند که گفته اند بنده با مذاکره مخالف نیستم؟
« این رفتار عجیب اقلیت ۸ درصدی (چهار میلیون) با آن همه سر و صدا و هیاهو، آن قدر غریب و دور از ذهن بود که با خود اندیشیدم اینان چه کسانی هستند که این گونه با خواسته عمومی مخالفت می کنند؟ در مطلب ذیل سعی بر آن داشتم تا این اقلیت را دسته بندی کنم؛ بلکه در نظر افتد.

یک:

• افرادی دیدم که دیانت را به حد اعلی رسانیده بودند؛ همان گونه که خوارج در نهروان دیانت را به کمال رساندند، عابدترین امت بودند، بصیرت حرکت به جلو را نداشتند و در تعصب و تحجر به درجه ای رسیدند که بر امیر خود شمشیر کشیدند و او را خارجی خواندند.

دوم:

• افرادی را مشاهده کردم که با صهیونیست ها هم صدا شده و مرگ بر برجام را فریاد می زنند. با معاندان این نظام چنان یک سو شده اند که گویی عوامل آن ها در داخل هستند. این گروه از مخالفین برجام، اعتقاد به تداوم نزاع، مخاصمه با غرب و آمریکا را اصل موضوع، وحی منزل و اولویت نخست می دانند و آرزوی اسرائیل نیز هراس انگیز باقی ماندن ایران، ضعف مفرط اقتصاد ایران و در نتیجه هزینه کردن مداوم بابت رفتارهای دشمن تراش است. این ها علیه برجام، سر پیچ یک کوچه به هم رسیده اند!

سوم:

• این گروه حیات و ممات و خود را در گرو آمریکا و غرب می دانند. نظریه این گروه بنا بر غرب ستیزی و آمریکا ستیزی نهاده شده است. حال یک دولتی آمده و با مذاکره و مفاهمه با غرب و آمریکا بر سر یک سری از مشکلات نا خواسته قدیمی به توافق رسیده است. این حرکت یعنی لرزاندن اساسی ترین و بنیادی ترین نظریه و تئوری این اقلیت که غرب به ذات شیطان است. حالا برای زنده ماندن و ادامه حیات در فضای سیاسی و اذهان ملت چاره ای جز تخریب برجام با دروغ و افترا های ناروا ندارد.

چهارم:

• زمانی که به این دسته از مخالفین برجام بر خوردم، مشاهده کردم این گروه نه تنها گفتمان دیگری برای ارائه به جای برجام ندارد بلکه هیچ پاسخی نیز برای این دستاورد ملی هم ندارد. این گروه با چه منطقی می خواهد از رفتن تحریم ها شکایت کند و بودندشان را مایه نعمت بداند. بنابراین از سر استیصال و از روی وقاحت و بی شرمی تنها راه فراری که پیدا کرده اند تخریب بی پایه ی اصل برجام است.

پنجم:

• این دسته از مخالفین برجام درک درستی از توانایی های اقتصادی و صنعتی کشور ندارند. آنان در این فکر هستند که تحریم ها نعمت اند و هدف مذاکره رفع نعمت تحریم است! آقایان از درد مردم و از تعطیلی کارگاه ها و کارخانجات بی خبراند، قطعاً فشار تحریم ها را احساس نمی کنند و این گونه سرخوشانه به مخالفت می پردازند.

ششم:

• این گروه از روی کینه توزی، لجاجت و سرکشی و شاید هم حتی از بلاهت و سفاقت، مخالف برجام اند برای این که یک دولت نزدیک به اصلاحات آن را به انجام رسانیده است و اگر دولت محبوبشان به این دستاورد می رسید جشن عمومی اعلام می کردند و آن را فتح الفتوح می خواندند.

در پایان با همه این تفاسیر فرض را بر آن بگیریم که برجام نبود و سخن منتقدین و مخالفان به کرسی نشسته بود و هم چنان در حال مذاکره بودیم تا زمانی نامعلوم. قطعاً در صنعت هسته ای هنوز با نسل های اولیه سانتریفوژ، غنی سازی می کردیم. برای امتیاز گرفتن در مذاکرات، تاکید می کنم صرفاً برای امتیاز گرفتن در مذاکرات نه فایده ای دیگر. طی چندین سال آینده اقتصاد ایران که ۶۰ درصد وابسته به نفت است، فروشش به صفر می رسد. جهان ایران را به عنوان کشوری غیر قابل مذاکره و غیر منطقی تلقی می کرد، ایران هنوز ذیل بند ۷ منشور سازمان ملل بود و کشور را خطر حمله نظامی تهدید می کرد، این تنها بخش کوچکی از تاثیرات نبود برجام است. پس دلواپس عزیز لطفاً دلواپس نباش!

سیدعلیرضا طباطبایی

۱۱



« فرزندان من! نمی خواهم مبارزه گروه های مختلف را نادیده بگیرم. شما فرزندان من هستید دلم برای شما می تپد. در زندان از هر گروه که می شنیدم جلوی تیر گذاشته اند، مثل این که به قلب من تیر می زند. (از آزادی تا شهادت- ص ۶۵)



پدرم طالقانی

وقتی به او خبر دادند از حال رفت. نگران مجتبی و ابوالحسن بود که کمیت‌های انقلاب آن‌ها را گرفته، به نقطه‌ای نامعلومی فرستاده‌بود. فرزندان او رفته‌بودند تا پیام یاسرعرفات (رئیس سازمان آزادی بخش فلسطین) را که برای دوست قدیمی خود، طالقانی نوشته بود، از سفیر فلسطین دریافت کنند؛ اما به خانه بازنگشته بودند.

سید احمد آقا واسطه شد تا آن‌ها آزاد شوند. دیگر تحمل اوضاع برای پیرمرد سخت شده بود. دستور داد همه دفاترش تعطیل شود، شبانه با همسر و فرزندانش راهی شمال شد. خبر رفتن طالقانی مردم شهر را نگران کرده بود. اعتصاب‌ها شروع شد. مدارس تعطیل شد. همه خواستار بازگشت طالقانی بودند.

مردم سه‌روز اعتصاب کردند، شعار درود بر طالقانی فضای شهر را پر کرده بود. سید احمد آقا راهی شمال شد، به هرنحوی بود او را پیدا کرد. سید محمود در اعلامیه‌ای از مردم خواست تا دست از اعتصاب بردارند و خود راهی قم شد و به خانه امام خمینی رفت. دوربین‌ها هم آمده بودند. طالقانی خط بطلانی بر تمام شایعاتی زد که از جدایی خط او و خط

امام ساخته بودند. او گفت: رهبری حضرت آیت الله امام خمینی را نه تنها ما، بلکه همه دنیا پذیرفته‌اند... رهبری که منشأ آن ایمان و تقوا است و وارستگی دارد... چند سالی که ایشان مبارزه کرده‌اند؛ ما گفته‌ها، طرح‌ها، شعارها و راه ایشان را تایید کرده‌ایم.

امام نیز سران کمیت‌ها را فراخواند و تصمیم داشت به اوضاع پیچیده سر

و سامان بدهد. تشکیلات پاسداران و کمیت‌ها منظم شد. حالا سید محمود مشغول رسیدگی به وظایفش بود که خبر تلخی آرامش او را برهم زد. دوستش مطهری به شهادت رسیده بود. قلب ضعیف پیرمرد بیش از پیش فشرده شد. دیگر تنها شده بود، اما نمی‌دانست که به زودی او نیز به دوستش خواهد پیوست.

شب پاییزی آبان ماه ۵۷ بود. درهای زندان که باز شد پیرمرد با قلب ضعیف و بیمارارش در میان جمعیت ظاهر شد. مردم را نشناخت، همه چیز عوض شده بود، گویی رویاهای چهل سال مبارزه به یکباره جلوی چشمانش ظاهر شده بود. آن چه از اخبار روزنامه‌ها شنیده بود واقعیت داشت.

با دیدن جوش و خروش مردم خستگی از تنش رخت برپست. او همگام با مردم تا قله پیروزی ۲۲ بهمن ماه مبارزه کرد. طالقانی محبت

پدرانه‌اش را نثار فرزندان این سرزمین کرده بود. آرزوی تمام سال‌های مبارزه‌اش را جلوی چشمانش می‌دید. حالا دو پیرمرد یکی در منزل کوچک پیچ شمیران و دیگری در منزل کوچکی در نوفل لوشاتو، تنها با تلفن، دنیای قدرت را به وحشت انداخته بودند.

جمعیت زیادی جمع شده بودند. زمین چمن دانشگاه را فرش انداخته بودند. همه می‌دانستند طالقانی، پدرملت نماز می‌خواند. هوای گرم مرداد ماه در میان خطبه نماز فراموش شد. پیرمرد قاطعانه، خطبه خود را در مورد مجلس خبرگان شروع کرد:

"پنجاه نفر یا شصت نفر که هم لباس و هم فکرم اگر در یک جا

جمع شویم، همگی یک رای داریم... من معتقدم که در این مجلس، همه گروه‌ها باید راه پیدا کنند و ما تابع دستور قرآن هستیم... این وسیله کمال انسان است که حرف طرف مخالف شنیده‌شود و بعد هم بهترش گرفته‌شود. در مجلس ما هم مخالفین باید بیایند و اگر نیایند، ما باید دعوتشان کنیم... قانون اساسی ما از اسلام ناشی شده، اصول اسلام و قسط و عدل است و حق..."

طالقانی مردم را امیدوار می‌کرد، او عادت داشت قاطعانه سخن بگوید؛ از همان سال ۱۳۱۸ که تفسیر قرآن را کفر می‌دانستند او آن را از سر طاقچه‌ها و مجالس ختم بیرون آورد تا حلقه عشق به قرآن، در دل‌ها زنده شود. حالا همان مرد در میان میدان مبارزه ایستاده بود تا آرمان‌های مردمی که مبارزه کرده بودند تا علم تقدیر را به دست گیرند، در هجوم قدرت طلبان روزگار به فراموشی سپرده نشود. از تشکیل و اهمیت شورا سخن گفت...

نام طالقانی با شورا شناخته می‌شد. پدر طالقانی نگران سرنوشت انقلاب بود و مرتب بر تشکیل شوراها تاکید می‌کرد: "یکی از همان تدبیر امورها «شورا» است... یعنی کار را به دست مردم دادن، همان توده محروم، همان‌هایی که زجر کشیده هستند... بعد از انقلاب این

همه داد کشیدیم و دیدیم مثل فریادی است که در بیابان می‌کشیم و گوش شنوایی نیست. این‌هایی که انقلاب کردند این مردم، این توده‌ها، این کشاورزها، این محروم‌ها، یک کار شوراشان را بدهید به دستشان... مسئله‌ی تازه‌ای

دیگر تحمل اوضاع برای پیرمرد سخت شده بود. دستور داد همه دفاترش تعطیل شود، شبانه با همسر و فرزندان راهی شمال شد. خبر رفتن طالقانی مردم شهر را نگران کرده بود. اعتصاب‌ها شروع شد. مدارس تعطیل شدند. همه خواستار بازگشت طالقانی بودند

او در اولین روز مجلس از این سنت پیروی کرد و بر زمین نشست. انقلاب، نام اسلام داشت و پیرمرد نگران از این که عده‌ای در پیچ و خم حساس تاریخ، طناب قدرت را به اسم اسلام در دست گیرند.

نام طالقانی با شورا شناخته می‌شد. پدر طالقانی نگران سرنوشت انقلاب بود و مرتب بر تشکیل شوراها تاکید می‌کرد...



« هر قانونی هر رهبری هر اندیشه‌ای که انسان‌ها و جامعه را زنده کند همان قانون خداست. قانون خدا برای زنده نگه داشتن و روبه زندگی بردن بیشتر فرد و اجتماع است. هر چه خاصیت دفعی و جذبی او را تقویت‌کننده تر و پایدارتر است. قوانین اساسی ما باید بر همین پایه باشد. (نماز جمعه ۱۳۵۸/۵/۱۹)

هم نیست..."

با کمی تأخیر وارد شد، همه به او احترام گذاشتند، عبايش را کمی تکان داد، نگاهش را به زمین دوخته بود. سکوت بود، سکوت. چند نفری از جای خود برخاستند و در کنار طالقانی بر زمین نشستند. مگر در زمان پیامبر هرکسی جایگاه خاصی داشت؟ هر قومی و قبیله‌ای و اندیشه‌ای برادرار کنار یک دیگر می‌نشستند.

او در اولین روز مجلس از این سنت پیروی کرد و بر زمین نشست. انقلاب، نام اسلام داشت و پیرمرد نگران از این که عده‌ای در پیچ و خم حساس تاریخ، طناب قدرت را به اسم اسلام در دست گیرند. سخنرانی‌های کوبنده و قاطعانه‌اش را در قلوب مردم می‌سرود تا آگاه‌تر از قبل در برابر دشمنان داخلی و خارجی خود بایستند. اما گروهک‌ها نیز او را پدیر می‌خوانند، پیرمرد نه مارکسیست بود نه عضو هیچ حزبی، او فقط بال می‌زد و بال می‌زد چون پروانه‌ای تا سراسر ایران را در سایه مدارا، به آزادی برساند.

طالقانی آوای آزادی حقیقی را در گوش‌ها زمزمه می‌کرد: "کسی که وعده‌ای آب و نان می‌دهد. دلسوز بشر نیست، کسی که آزادی بشر را می‌خواهد دلسوز اوست چرا که طرفدار حیات و زندگی

واقعی بشر است. انسان که پستر از حیوان نیست. انسان باید آزاد زندگی کند، در مقدرات خویش موثر باشد، آب و نان که وعده‌ی زندگی نیست..."

طالقانی از دوستان قدیمی بازرگان و دکتر سنجابی بود، از روزهای قبل از انقلاب که در کنار دیگر نهضت آزادی را تشکیل داده بودند و دکتر مصدق نیز از آن‌ها حمایت می‌کرد. طالقانی دکتر مصدق را نمونه‌ی آیه "اشدا علی الکفار رحما بینهم" می‌دانست که در برابر ملت خضوع می‌کرد، ولی در مقابل انگلستان رعب و سیطره‌اش همه‌ی دنیا را گرفته بود.

طالقانی و دوستانش در ادامه‌ی راه او تلاش می‌کردند، نسیم خوش انقلاب کم‌کم احساس می‌شد. طالقانی به دوستانش دکتر سنجابی و یزدی گفته بود که در روزهای سخت انقلاب، فراحزبی عمل خواهد کرد. دکتر سنجابی و اعضای نهضت آزادی هم دعوت او را برای تظاهرات تاسوعای ۱۳۵۸ پذیرفتند و بزرگ‌ترین تاسوعای تاریخ اسلام را رقم زدند.

طالقانی دیگر نه عضو هیچ حزبی بود نه طرفدار عده خاصی. او به این می‌اندیشید که دیگر دشمن را نباید بزرگ کرد، زمان اتحاد فرا رسیده است. طالقانی در میدان جهاد برای آگاهی مردم مبارزه می‌کرد بعد از انقلاب تربیون نماز جمعه وعده‌گاه مردم و او بود.

ملت می‌آمدند تا مسیری را که باید طی کنند از زبان او بشنوند. او حتی نگران بود کسانی بر سرکار باشند که با آرمان انقلاب اصیل فاصله داشته باشند و ماندن بر سر پست‌هایشان را حرام می‌دانست.

هوای شهر یورماه گرم و آزار دهنده شده بود. باورش سخت بود. فقط بیست‌روز از حضور او در مجلس خبرگان گذشته بود.

طالقانی آوای آزادی حقیقی را در گوش‌ها زمزمه می‌کرد: "کسی که وعده‌ی آب و نان می‌دهد. دلسوز بشر نیست، کسی که آزادی بشر را می‌خواهد اوست که طرفدار حیات و زندگی واقعی بشر است. انسان که پست از حیوان نیست. انسان باید آزاد زندگی کند، در مقدرات خویش موثر باشد، آب و نان که وعده‌ی زندگی نیست..."

طالقانی دیگر نه عضو هیچ حزبی بود نه طرفدار عده خاصی. او به این می‌اندیشید که دیگر دشمن را نباید بزرگ کرد، زمان اتحاد فرا رسیده است. طالقانی در میدان جهاد برای آگاهی مردم مبارزه می‌کرد بعد از انقلاب تربیون نماز جمعه وعده‌گاه مردم و او بود...

"... او برای اسلام به منزله حضرت ابوذری بود. زبان گویای او، چون شمشیر مالک اشتر برنده بود و کوبنده، مرگ او زودرس بود و عمر او بابرکت..."

برکت..."

روزنامه‌ها فریاد می‌زدند، بامداد ۱۹ شهریور ۱۳۵۸ قلب پیرمرد آرام‌تر از همیشه به سوی پروردگارش شتافت. مردم به خیابان‌ها ریخته بودند. عزاداری باشکوهی از توده‌ی مردم دیده شد که با درد بر سینه می‌زدند و می‌گفتند:

"عزا عزاست امروز، طالقانی مجاهد پیش خداست امروز" او خیلی زود مردمش را وداع گفته بود. هنوز بهشت زهرا صدای آخرین خطبه طالقانی را می‌شنود، پیرمرد قاطعانه سخن می‌گفت: "صدها بار من گفتم که مسئله شورا از اساسی‌ترین مسائل اسلامی است، حتی به پیغمبرش با آن عظمت می‌گوید، با این مردم مشورت کن، به این‌ها شخصیت بده. ولی الان در مجلس این کار را نکردند، می‌دانم چرا نکردند. هنوز هم در مجلس خبرگان بحث می‌کنند، در این که اصل اساسی قرآن به چه صورت پیاده شود. باید! شاید! یا اینکه می‌توانند! نه این یک اصل اسلام است..."

اکنون طالقانی ملت را تنها گذاشته بود. امام خمینی در سوگ او گفت: «... من به شما تسلیت بدهم که یک پدر بزرگی را از دست داده‌اید و شما به من که یک برادر عزیزی را از دست داده‌ام..." و در پیامی که به مناسب درگذشت ایشان فرستاد گفت: "... او برای اسلام به منزله

حضرت ابوذری بود. زبان گویای او، چون شمشیر مالک اشتر برنده بود و کوبنده، مرگ او زودرس بود و عمر او با

برکت..." یک تاریخ، یک ملت، یک نسل، دل تنگ جای خالی لبخند او هستند... کاش بود تا فقط یک بار دیگر خطبه می‌خواند...

جای پایت را گرچه برف‌ها پوشانده‌اند/ جای زخم ماند، شد آتشفشانی بی‌قرار

منابع: یادنامه ابوذری زمان، اندیشه‌های آیت الله طالقانی، مستند روایت فتح، فایل صوتی سخنان آیت الله طالقانی

فاطمه آقا‌عسکری

۱۳



«تحمیل کردن به نام دین خطرناک‌ترین تحمیل است، یعنی آن‌چه از خدا نیست، از جانب حق نیست، آن‌ها را به اسم خدا به دست و پای مردم ببندند و حق انتقاد ندهند، حق فعالیت آزاد به مسلمان و مردم ندهند... دعوت اسلام به رحمت و آزادی است... باید از همان قدم اول پرچم رحمت را باز کنیم، (بخشی از خطبه‌ی آخرین نماز جمعه)

آموزش به سبب معارف

حسین
آخوندی

۱۴



« یکی از مصیبت های ملت عقب مانده است که در هر مکتبی دایما از رهبر خود، انتظار دارند که او حرکت کند و مردم چشم و گوش بسته دنبالش حرکت کنند، نه در قرآن اینطور نیست. هرانسانی خودش باید حرکت کند، به پای خودش بلند شود... (کتاب تبیین رسالت و قیام به قسط، شش سخنرانی آیت الله طالقانی)

یکی از مهم ترین سوالاتی که هر دانشجوی دانشگاه فرهنگیان لاقلاً برای یک بار در ذهنش به وجود می آید؛ این است که ملاک قرآن کریم و دین اسلام برای آموزش و مراحل انجام آن چیست؟

برای این که بتوانم مراحل آموزش در قرآن را به شما عزیزان بیاموزم، در ابتدا باید شما را با آیهی شریفه «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَإِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ» آشنا بگردانم. طبق این آیه قرآن کریم سه مرحله را برای آموزش متذکر می شود:

۱. يَتْلُو عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ: در این قسمت از آیه خداوند به پیامبر اکرم (ص) می فرماید: در مرحله ی اول برای اصلاح جامعه، آیات قرآن را برای آن ها تلاوت کن و آن ها را در معرض آیات قرآن قرار بگردان. نکته ی مهمی که وجود دارد این است که تلاوت، کار عمیق کردن نیست؛ بلکه مواجه کردن مردم با آیات قرآن می باشد.

پس اولین مرحله برای آموزش به دانش آموزان مواجه ساختن سطحی آن ها با مفاهیم درسی می باشد. زمانی که یک معلم قبل از پرداختن به مسائل پیچیده و عمیق، دانش آموزان را به صورت سطحی، با مفاهیم کتاب آشنا سازد؛ نه تنها

زمان پرداختن به مسائل پیچیده، دانش آموزان دارای ذهن آماده تری نسبت به موضوع هستند؛ بلکه آن ها به دلیل حس کنجکاوری خود در همان مرحله ی اول، بسیاری از مفاهیم را به صورت خودکار به وسیله خود، نه معلم شان می آموزند.

۲. وَيُزَكِّيهِمْ: بسیاری از دانشجویان گرامی فکر می کنند که «یزکیهم» به معنای پاکیزه کردن انسان ها می باشد؛ بدین معنی که باید آن ها را با آموختن معارف و اخلاقیات پاکیزه گرداند.

باید عرض نمود که اگر منظور پروردگار متعال از این بخش از آیه، پاک گرداندن انسان ها به وسیله آموزش معارف می باشد، پس در بخش بعدی آیه که می فرماید «وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» مگر کار پاک گرداندن انسان ها با آموزش کتاب و حکمت صورت نمی پذیرد؟!

مساله این است که اصلاً هدف قرآن در بیان «وَيُزَكِّيهِمْ» تزکیه و پاکیزه گرداندن انسان ها به وسیله آموزش معارف نیست! «یزکیهم» چیزی غیر از تعلیم دادن احکام و معارف الهی است.

خداوند در آیه ۱۰۳ سوره توبه می فرماید:

«خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَتُزَكِّيهِمْ بِهَا وَصَلَّ عَلَيْهِمْ إِنَّ صَلَاتَكَ سَكَنٌ لَهُمْ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

(تو از اموال مؤمنان، صدقات را دریافت دار که بدان صدقات، نفوس آن ها را پاک و پاکیزه می سازی و رشد و برکت می دهی، و آن ها را به دعای خیر یاد کن که دعای تو در حق آنان، موجب تسلی خاطر آن ها شود و خدا شنوا و داناست).

از این آیه می توان به این نکته دست یافت که پیامبر (ص) با گرفتن زکات، به تزکیه و پاکیزه کردن مردم پرداخته اند. یعنی اینکه پیامبر با ایجاد قانون و سیاست (با گزاردن قانون می توان از مردم زکات گرفت) باید مردم را تزکیه نمایند.

پس دومین مرحله برای آموزش به دانش آموزان ایجاد قوانین در کلاس است. اگر یک معلم نتواند به خوبی در کلاس، قوانین مناسبی را ایجاد

نماید؛ دانش آموزان، نه تنها دیگر نمی توانند آموزش ببینند؛ بلکه حتی نمی توانند اخلاق را بیاموزند.

بنده اصطلاحی دارم «به نام دانش آموزان خوارجی». خوارج کسانی بودند که با وجود اینکه با آیات الهی آشنا بوده و بسیار عبادت می کردند، اما بر اثر نافرمانی از امام علی (ع) گمراه شده و به جهنم رانده شدند. دانش آموزان خوارجی نیز، دانش آموزانی می باشند که همانند خوارج شورش کرده و بر ضد سخنان معلم خود عمل نموده و هر کار که دوست داشته باشند انجام می دهند. باید با ایجاد قوانین محکم و قاطع دانش آموزانمان را به انسان هایی که به حرف راهنمای خود گوش می دهند و از قوانین او طبعیت می کنند تبدیل نماییم. هر چند این قوانین باید به طور عادلانه و همراه با مشارکت خود دانش آموزان و بر پایه ی عفو و پایداری باشد.

۳. يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ: به معنای این می باشد که بعد از آشنا ساختن دانش آموزان با مطالب کتاب به صورت سطحی و پس از ایجاد قوانین پیامبر در آرامش کامل (به دلیل قانون گذاری صحیح) کتاب را به مردم بیاموزد.

پس در مرحله ی سوم، معلم باید کتاب درسی خود و مفاهیم عمیق آن را در محیطی پر از آرامش به دانش آموزان یاد بدهد.

۴. وَالْحِكْمَةَ: در این مرحله پیامبر باید یک مرحله از آموزش قرآن بالاتر رفته و بینش و بصیرت را به مردم بیاموزند. حکمت به معنای تولید اندیشه و ایجاد روحیه ای انتقادی و سازنده که در برخورد با شبهات، راه درست را انتخاب نماید.

در چهارمین مرحله، معلم باید بصیرت را به دانش آموزان بیاموزد. زمانی دانش آموزان بصیرت را خواهند آموخت که معلم شان روحیه ای انتقادی نسبت به مسائل پیرامون محیط خود داشته و دانش آموزانش را به خلق اندیشه وادارد.

به امید این که همه ی شما دانشجویان گرامی به گونه ای قرآنی و اسلامی، به آموزش دانش آموزانتان بپردازید.

نگاهی جامعه‌شناختی به آموزشی و پرورشی

آموزش و پرورش و بازتولید نابرابری اجتماعی در جامعه



علی‌رغم تأکید بر آموزش همگانی و تلاش در راه گسترش کمی و کیفی مدارس، نه تنها یکی از مسائل آموزش و پرورش در برخی از جوامع نابرابری‌های تحصیلی است، بلکه نابرابری‌های اجتماعی-که انتظار می‌رفت به کمک نظام آموزشی و گسترش آن کاهش یابد- در بسیاری از جوامع پایدار مانده و حتی افزایش یافته است. نابرابری‌های تحصیلی منطقه‌ای، نابرابری‌های جنسیتی از نظر برخورداری از آموزش و پرورش و نابرابری‌های آموزشی ناشی از طبقات اجتماعی از جمله نابرابری‌های عمده در نظام‌های آموزشی، در برخی کشورهای جهان هستند. نابرابری‌های آموزشی ناشی از طبقات اجتماعی، از پدیده‌هایی است که حتی کشورهای توسعه یافته نیز با آن مواجه هستند. در تحلیل این مسأله که چگونه نظام آموزشی در مسیر بازتولید نابرابری‌های موجود در جامعه و تداوم و حتی تشدید آن‌ها قرار می‌گیرد نظریه‌هایی ساخته و پرداخته شده است که نظریه «بازتولید اجتماعی» و نظریه «بازتولید فرهنگی» از آن جمله است. در این نوشته پس از اشاره‌ای به نوع نگاه نظریه‌های کارکردگرایی و تضاد به نقش و جایگاه آموزش و پرورش در جامعه، نظریه‌های «بازتولید اجتماعی» و «بازتولید فرهنگی» را به اختصار از نظر می‌گذرانیم.

از دیدگاه کارکردگرایی از جمله نهادهایی که برای بقا و استمرار جامعه ضرورت دارد، نهاد قشربندی است که به معنای توزیع نابرابر قدرت، ثروت و حیثیت و عوامل جاذب دیگر می‌باشد. (سبزیان، ۱۳۷۰: ۵۲، سبزیان، ۱۳۷۱: ۱۳ و ۱۴) کارکردگرایان شایستگی و لیاقت افراد را مبنایی برای تخصیص منابع و فرصت‌ها به آن‌ها می‌دانند و معتقدند که گسترش آموزش و پرورش به ایجاد یک جامعه شایسته سالار کمک می‌کند؛ زیرا افراد از طریق نظام آموزشی استعدادهای خود را شکوفا ساخته و برحسب میزان شایستگی خویش از نردبان تحرک اجتماعی بالا می‌روند.

نظریات تضاد درباره رابطه قشربندی اجتماعی و نابرابری با نظام آموزشی

نظریات تضاد بر این نکته تأکید دارد که جامعه‌ای که براساس نابرابری قدرت، درآمد و موقعیت اجتماعی قرار دارد، نمی‌تواند تنها از طریق مدرسه روابط موجود را دگرگون سازد. اختلاف نظر دو دیدگاه کارکردگرایی و تضاد درباره رابطه نابرابری با نظام آموزشی موجب پیدایش نظریه‌هایی در جامعه‌شناسی آموزش و پرورش شده است که «نظریه‌های انتقادی»، «نظریه بازتولید اجتماعی» و «نظریه بازتولید فرهنگی» از آن جمله است.

نظریه‌های انتقادی

نظریه‌پردازان این رویکرد، تأکید دارند که قدرتمندان و سرآمدان جامعه افکار عمومی را در جهت حفظ منافع و موقعیت خویش شکل می‌دهند و آموزش و پرورش نیز چون ابزاری برای شکل‌دهی به افکار در اختیار آنان است.

نظریه بازتولید اجتماعی

نظریه بازتولید اجتماعی بر آن است که توسعه امکانات آموزشی و یکسان کردن آن برای گروه‌های مختلف اجتماعی، تأثیری بر توزیع عادلانه موقعیت اجتماعی و شغلی، ثروت و کاهش فقر ندارد، زیرا از آن جا که مدرسه جزء جدایی‌ناپذیر جامعه است نابرابری جامعه در آن انعکاس یافته و مانع از آن می‌شود که مدرسه بتواند نابرابری در جامعه را کاهش دهد. امری که تحقیقات آن را نشان داده است. (وود و شرمین، ۱۳۶۹: ۱۵۶ تا ۱۵۸)

نظریه بازتولید فرهنگی

بوردیو برای بیان مفهوم طبقه اجتماعی، چهارمفهوم: سرمایه اقتصادی، سرمایه اجتماعی و سرمایه فرهنگی و سرمایه نمادین را به کار می‌برد و چرخش سرمایه اقتصادی و سرمایه فرهنگی در بین طبقات اجتماعی و بازتولید اجتماعی و فرهنگی را دو مؤلفه اساسی می‌داند که در فرایند تحصیل به عنوان دو فرایند مکمل وارد عمل شده و به تداوم نابرابری کمک می‌کنند. هر خانواده به‌طور غیرمستقیم سرمایه فرهنگی خاصی را در فرزندانش درونی می‌سازد که موجب نگرش خاص آن‌ها به نظام آموزشی می‌شود و همین تفاوت در سرمایه فرهنگی درونی شده دانش‌آموزان را در آغاز تحصیل در شرایط نابرابری قرار می‌دهد و موجب نابرابری در موفقیت تحصیلی می‌گردد.

منابع

- سبزیان، سعید، ۱۳۷۰ و ۱۳۷۱، «نظم اجتماعی»، نشریه رشد علوم اجتماعی شماره ۹ و ۱۰، انتشارات وزلرت آموزش و پرورش - علاقه‌بند، علی، ۱۳۷۱، «جامعه‌شناسی آموزش و پرورش»، چاپ هشتم، انتشارات کتابخانه فروردین، تهران
- کارنوی، مارتین و لوین، هنری، ۱۳۶۷، «بن‌بست‌های اصلاحات آموزشی»، ترجمه: محمدحسن امیرتیموری، چاپاول، نشرنو، تهران
- نوغانی، محسن، ۱۳۸۲، «آموزش و پرورش و بازتولید فرهنگی»، رشد علوم اجتماعی شماره ۲۲، انتشارات وزارت آموزش و پرورش
- وود و شرمین، ۱۳۶۹، «دیدگاه‌های نوین جامعه‌شناسی»، ترجمه: ازکیا، مصطفی، چاپ دوم، انتشارات کیهان

محدثی
حشمت یغمایی

۱۵



« باید از همان قدم اول،
روز اولی که رژیم سقوط
کرد ما پرچم رحمت را باز
کنیم و با عمل نشان بدهیم
اون کسانی که هنوز می
خواهند حقوق‌های زیاد
در ادارات بگیرند و بنشینند
و کار نکنند اینها را ببریم
،دنبال کار و به زندگی
مردم مستضعفین، زندگی
آنقدری که میتوانیم
برسیم». (کتاب اندیشه
های طالقانی)



« ماهنوز هدف اسلام را تشخیص نداده ایم، همه می گوئیم انقلاب اسلام، بپرسید هدف اسلام چیست؟... یکفر بعضهم بعضا... این گروه به آن گروه می گوید مرتجع، گوید انحرافی ولی هنوز مشخص نشده اسلام چه می گوید، اسلام چه می خواهد... (کتاب اندیشه های طالقانی)

- سلام عرض می کنم خدمت مخاطبان شریف نشریه صبح امید و همچنین خدمت مهمان مصاحبه این شماره، آقای سید حسین رضوی؛ امیدوارم که بتوانم گفت و گویی جذاب را برای خوانندگان محترم رقم بزنم.

ممنون از لطف و عنایت شما. امیدوارم این گفتگو بتواند مؤثر و راه گشا باشد.

- به عنوان نخستین سوال، از نظر شما یک معلم خوب دارای چه ویژگی هایی است؟

من همیشه معلمان را از نظر رفتاری، الگویی و نقشی که در زندگی تحصیلی دانش آموزان دارند، به سه دسته تقسیم می کنم: گروه اول؛ معلمان که در کلاس، بیشتر مچ بچه ها را می گیرند! این گروه از معلمان همان هایی هستند که بیشتر از هر گروهی از آن ها سابقه ی ذهنی داریم. معلم به همان تعریف کلاسیک که به کلاس می رود، درسش را می دهد و منتظر است که سر بزنگاه به خاطر درس نخواندن، بازیگوشی و... مچ بچه ها را بگیرد. این معلمان، ساکن ذهنی موقتی، در زندگی دانش آموزان هستند و بعدها هم از ذهن دانش آموزان می روند. گروه دوم؛ معلمان هستند که پای بچه ها را می گیرند! این گروه از معلمان متأسفانه با رفتار و برخورد خود عملاً مانع از رشد، ارتقاء و پیشرفت دانش آموزان می شوند.

معلمانی که ممکن است با کم کاری، عدم مسئولیت پذیری شغلی خود و با لگدمال کردن عزت نفس و کرامت انسانی دانش آموز، او (دانش آموز) را به ورطه ی نابودی برسانند.

اما گروه سوم؛ معلمان هستند که دست بچه ها را می گیرند. این معلمان با بالا کشیدن بچه ها در واقع نردبانی برای ارتقاء و توانمند شدن دانش آموزان می شوند. این ها کسانی هستند که با رفتار، گفتار و عملکرد صحیح و متعهدانه خود در کلاس نقطه عطفی را در زندگی تحصیلی و شخصی دانش آموزان ایجاد می کنند.

یک معلم خوب، معلم الهام بخشی است که با رفتار و گفتار خود، الگوی شایسته ای برای دانش آموزان می شود و پیامبرگونه رسالت خود را انجام می دهد. او در همه حال، دست از دست دانش آموزانش برنمی دارد.

حال با این دسته بندی از معلمان می توان تعریفی از یک معلم خوب ارائه داد و آن این است که: یک معلم خوب، معلم الهام بخشی است که با رفتار و گفتار خود، الگوی شایسته ای برای دانش آموزان می شود و پیامبرگونه رسالت خود را انجام می دهد. او در همه حال، دست از دست دانش آموزانش بر نمی دارد.

این همان دستی است که فریدون مشیری در شعری از آن می گوید: دست، گنجینه ی مهر و هنر است، خواه بر پرده ی ساز، خواه در گردن دوست، خواه بر چهره ی نقش، خواه بر دنده ی چرخ، خواه بر دسته ی داس، خواه در یاری نابینایی، خواه در ساختن فردایی!

- شما قبلاً در جمع می گفتی بودید: معلم خوب، معلمی است که دانش آموزان را به سوی شهروندی مطلوب سوق دهد. ممکن است در این رابطه توضیح دهید.

به نظرم اگر بخواهیم هدف، وظیفه و رسالتی برای معلم مشخص کنیم چیزی جز تربیت آدم خوب در کلاس و مدرسه نیست. جامعه ی ما دکتر و مهندس کم ندارد. به فرض هم که کم باشد، مشکل لاینحلی نیست. می توانیم مثل اوایل انقلاب از هند و بنگلادش کمبود دکتر جامعه را برطرف کنیم.

آن چه که جامعه ما کم دارد؛ آدم خوب و شایسته است. آدم خوب در هر پست، شغل و موقعیتی از پایین ترین شغل ها بگیر تا سطوح بالا. خوب در هر پست، شغل و موقعیتی، از پایین ترین شغل ها بگیر تا سطوح بالا. آدم خوب یعنی، رفتگر ۳۹ ساله بجنوردی که در تاریکی شب، کیف پولی با ارزش میلیاردی پیدا کند و در آن تنهایی و تاریکی، با نفس خود می جنگد، بر آن غلبه می کند و با وجود نیاز شدید به آن پول، صبح اول وقت کیف را تحویل صاحبش می دهد.

شما عمل و حرکت شرافتمندانه این رفتگر را با تحصیلات اندک او

مقایسه کنید با کار فلان مسئول با بالاترین مرتبه و درجه شغلی و تحصیلی که به راحتی بیت المال را بیت الحال خود می کند!

در واقع من نه تنها ویژگی معلم خوب را در تربیت شهروندان مطلوب می دانم، بلکه وظیفه و کارکرد معلم و کلاً نظام تعلیم و تربیت را این (تربیت شهروند مطلوب) می دانم. یعنی خروجی کلاس و مدرسه ی ما پیش از آن که آدم های درس خوان و تست زن باشد؛ باید شهروندانی باشد که نوع دوستی، اخلاق، فرهنگ و... در آن ها نهادینه شده باشد.

- به نظر شما چرا اغلب معلمان ترجیح



می دهند از شیوه های سنتی استفاده کنند؟

دلایل زیادی دارد که همه ی آن ها به معلمان بر نمی گردد؛ نکته اول اعتقاد و باور معلمان به درستی شیوه های سنتی و بی اعتمادی به کارایی شیوه های جدید است. دوم، عدم آشنایی صحیح و اصولی با شیوه های نو و خلاقانه، ممکن است به صورت تئوری روش های جدید را آموزش دیده باشند، اما در عمل نه آن را از کسی دیده اند و نه خود فرصت تجربه داشته اند. سومین مورد، حجم بالای کتاب های درسی و نیز نتیجه مدار بودن نظام آموزشی کشور که عملاً معلمان را به همان شیوه های سنتی سوق می دهد. مبحث بعدی عدم مکانیسم های تشویقی و

انگیزشی برای معلمان است که به شیوه‌های مدرن، کارشان را انجام می‌دهند. نکته پنجم، تاثیر خواست و گرایش اولیای دانش‌آموزان و مدرسه در استفاده از شیوه‌های سنتی است.

- در طول دوران تدریس، چه شیوه‌هایی را به کار برده‌اید که تفاوت و خلاقیت ایجاد کند؟

تلاش من در تدریس، مشارکت دادن دانش‌آموزان در فرآیند یادگیری - یاددهی و نیز به خدمت گرفتن امکانات و فناوری‌های نو، در آموزش، با توجه به علاقه و گرایش دانش‌آموزان به این مقوله، بوده است.

- فکر می‌کنید چه نقاط

«قوت» و «ضعفی» تا کنون در امور معلمی و تدریستان مؤثر بوده است؟

نقطه ضعف من در معلمی شاید عدم تمرکز بر کار تدریس بوده است و به دلایلی، بعضی سال‌ها از کار کلاسی دور شده‌ام که قطعاً باعث افت کارم شده است. از طرفی، دور شدن از کلاس و تجربه‌ی خدمت در موقعیت‌های دیگر، آشنایی‌ام را با نظام تعلیم و تربیت در سطوح مختلف بیشتر کرده است.

- شما در دوره‌ای معاون فرهنگی دانشگاه فرهنگیان یزد بوده‌اید و حتماً در جریان کیفیت برگزاری کارگاه‌های روز یکشنبه، قرار داشته‌اید، نظرتان راجع به کیفیت این نسخه از کارگاه‌ها

چیست؟

آن چه شما به عنوان کارگاه یکشنبه‌ها از آن یاد می‌کنید و به همین عنوان هم در بین دانشجویان و مسئولین جا افتاده است. بیشتر یک دورهمی است که با برنامه ریزی دانشگاه، فرصت تشکیل آن فراهم شده است. به دلایلی این تجمع دانشجویی؛ تبدیل به ارائه‌ی سخنرانی‌های یک طرفه و مراسم‌های مناسبتی شده است. در واقع فیگور کارگاه را دارد و فقط اسم آن را یدک می‌کشد.

در زمان مسئولیت بنده، با هم‌کاری دوستان، تلاش شد که برگزاری این تجمع به شکل‌های دانش‌جویی واگذار گردد، و هم چنین مشارکت، توجه و رغبت دانش‌جویان را به حضور در این کارگاه، بیشتر کنیم که قدم رو به جلویی بود. اما با وضعیت مطلوب فاصله داشت و در مجموع رضایت خود ما را هم جلب نکرد.

- در دوران معاونت فرهنگی دانشگاه، چه اقداماتی جهت بهتر و بازتر شدن فضای فرهنگی دانشگاه فرهنگیان انجام داده‌اید؟

تلاش من و دوستان بر تشویق و انگیزه بخشی به دانش‌جویان، برای تشکیل انجمن‌ها و تشکل‌های علمی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بوده است و همچنین فعالیت در قالب انتشار نشریات دانشجویی، که اکنون خوشبختانه در این مورد وضعیت خوب و رضایت بخش است.

- مهم‌ترین نقد شما به دانشگاه فرهنگیان چیست؟ و به نظر شما وضع کنونی، وضع ایده آلی است؟

مهم‌ترین نقد به دانشگاه فرهنگیان بی‌سر و سامانی آن است. به قولی همه چیزمان به همه چیزمان می‌آید! دانشگاه فرهنگیانمان هم مثل آموزش و پرورشمان است. مگر آموزش و پرورش سر و سامانی دارد که انتظار داشته باشیم دانشگاه فرهنگیان هم سر و سامان داشته باشد؟ وقتی که آموزش و پرورش از اولویت‌های اصلی کشور نیست؛ به

تبع، توجهی هم به دانشگاه فرهنگیان نمی‌شود. کلاً همان را قاضی کنیم، اگر یقه سفیدها، واقعا دغدغه آینده‌ی آموزش و پرورش و نیز تربیت معلمان در تراز جمهوری اسلامی را داشتند، می‌بایست بعد از نزدیک به چهار سال، به جای اداره این دانشگاه عظیم با سرپرست، یک رئیس برای آن انتخاب می‌کردند. آیا دانشگاه دیگری سراغ دارید که این همه مدت با سرپرست اداره شود؟

- به نظر شما دانشجو معلمان یا به تعبیری دیگر، معلمان آینده چه چیزهایی را باید رعایت کنند تا شان مقام معلم حفظ بشود؟

در جوابتان بسنده می‌کنم به حرف شهید رجایی که گفته بود: «معلمی شغل نیست؛ معلمی عشق است. اگر به عنوان شغل انتخابش کرده‌ای، رهايش كن و اگر عشق توست، مبارک باد.»

اگر با این دیدگاه به معلمی روی آورده باشیم قطعاً کرامت و عزت نفس خود را به عنوان یک معلم خدشه دار نخواهیم کرد و بدانیم تا ما معلمان؛ خود برای حرفه‌ی معلمی حرمتی قائل نشویم، جامعه نیز این حرمت را قائل نخواهد شد. حرمت امامزاده، با متولی آن است.

در آخر نظر خود را در حد یک کلمه یا یک جمله کوتاه، راجع به موارد زیر مطرح کنید.

دانشگاه فرهنگیان: جایی که قرار بود برای آموزش و پرورش تحول آفرین باشد!

دانشجو معلم: «به قول نیچه» اگر بر استاد خود نیاشوید، استاد خویش را درک نکرده‌اید.

نشریه صبح امید: یادآور این ابیات از حافظ: آن همه ناز و تنعم که خزان می‌فرمود / عاقبت در قدم باد بهار آخر شد صبح امید که شد معتکف پرده غیب / گو برون آی که کار شب تار آخر شد **انجمن اسلامی:** زنده باد اصلاحات! سپاسگزارم که باطمینان و صبر به سوالات پاسخ دادید. خدانگهدار

خروجی کلاس و مدرسه‌ی ما پیش از آن که آدم‌های درس‌خوان و تست‌زن باشد؛ باید شهروندانی باشد که نوع دوستی، اخلاق، فرهنگ و... در آن‌ها نهاده شده باشد.

مصاحبه کننده
احسان منگلی

۱۷



« اگر حرکت ما یک حرکت انقلابی اصیل باشد یک وزیر یا یک مدیر کل همین قدر که احساس کند یک فرد بهتری از او کار می‌کند، کارایی یک فرد بهتر از اوست حرام است که این پست را نگه دارد. باید فوراً پست را خالی کند و به او بدهد که کارآراست (سخنرانی سالروز قیام افتخار آفرین سال ۱۳۳۱)

#khamenei.ir

#hrouhani

مازند به آنیم که آرام نکیریم

موجیم که آسودگی ما عدم ماست



1,388 likes

#اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است

"اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است. هر مسلمانی به حکم این که مسلمان است خواه ناخواه اصلاح طلب و لااقل طرفدار اصلاح طلبی است. زیرا اصلاح طلبی، هم به عنوان یک شأن پیامبری در قرآن مطرح است و هم مصداق امر به معروف و نهی از منکر است که از ارکان تعلیمات اجتماعی اسلام است." [۱] شهید مطهری فضای بسته و خشک سیاسی جامعه در سال های منتهی به هفتمین دوره انتخابات ریاست جمهوری، نیاز به یک شوک و تغییر رویه را به خوبی حس می کرد. در این میان بود که سید محمد خاتمی با شعار "توسعه سیاسی" رییس جمهور بیست میلیونی مردم ایران شد و با یاری مردم، حماسه بی بدیل دوم خرداد را رقم زد. اندکی بعد طرفداران این شعار، راهبرد توسعه سیاسی را در چارچوب تفکر اصلاح طلبی به جامعه عرضه نمودند و نام اصلاح طلبان را بر خود گذاشتند. این روزها شاهد کشمکش و بحث های دائم بین دو جریان فکری اصلاح طلب و اصول گرا هستیم. اما واقعیت این است که اکثر حامیان این دو طیف، اطلاع دقیق و کاملی از اصول اساسی این افکار و هدف آن ها ندارند. در این مختصر، در مورد تفکر اصلاح طلبی صحبت خواهیم کرد:

نکته اول در مورد اصلاحات یا هر جریان فکری دیگری این است که نباید آن را محدود به شخص یا گروه خاصی بدانیم؛ چرا که یک جریان فکری هیچ گاه اصالت و ثبات خود را از یک شخص به دست نمی آورد بلکه آن چه به آن اعتبار می بخشد، استدلال منطقی و خردمندانه در مورد به حق بودن اساس آن است. مهم ترین و اساسی ترین رکن این جریان فکری، محور قرار دادن اصلاح و تحول است. اصلاح طلبان معتقدند جامعه و نیازهای آن روز به روز در حال تغییر است و برای پاسخ به این نیازها باید نظام سیاسی، اقتصادی و فرهنگی هر حکومت تلاش کند تا با آن ها منطبق شود. بدیهی است که این امر یک شبه و به اصطلاح با انقلاب توده ها امکان پذیر نخواهد بود. اصلاحات توسط خود مردم و از طریق نهادهای اجتماعی، تغییراتی تدریجی و زیربنایی در ساختار اقتصادی و سیاسی کشور ایجاد می کند که به این ترتیب، تغییرات برخاسته از نیاز جامعه بوده و به علاوه، مردم اولین و مهم ترین ناظران بر صحت اجرای آن خواهند بود.

در سال های ۷۶ تا ۸۴ که دولت وقت با شعار توسعه سیاسی به گسترش نهادهای اجتماعی و سمن ها (سازمان های مردم نهاد) روی آورد؛ شاهد کمترین میزان فساد یا تخلفات بودیم، اما در نقطه مقابل آن، در دولت های نهم و دهم عدم توجه و بی میلی به سمن ها متأسفانه موجب بیشترین میزان فساد اداری، مالی، اخلاقی و... در درون دستگاه های حکومتی شد. بی شک این امر، بی اعتمادی یا در بهترین حالت بی اعتنائی مردم نسبت به اوضاع سیاسی، اجتماعی و اقتصادی حکومت را به همراه خواهد داشت.

اصلاح طلبی در گفتمان اسلامی نیز جزء متن اسلام است. در گفتمان اسلامی، تحول و دگرگونی در فرد، جامعه و دولت بر اساس مبانی، اصول و ارزش های اسلامی است و در صدد است تا هر فساد را ریشه کن کند. با توجه به این تعریف اصلاح طلبی مختص به اقدام دولت حاکم نیست، همچنین هدف آن انقلاب در دین و مذهب نیست، البته خرافات و افکار منحرف، التقاطی، افراطی و متحجر را نشانده می گیرد. [۲]

تاریخ پر است از اصلاح طلبی های بزرگان دینی ما، نقطه عطف آن را می توان قیام امام حسین دانست که در راه اصلاح اسلام، خود و خانواده اش را فدا کرد و خوش بیهی چندین هزار ساله ی اسلام شد. هم چنین در تعلیم قرآن، انبیاء (ع) سرآمد اصلاح طلبان محسوب می شوند؛ برای مثال حضرت شعیب خطاب به مردم زمانش ماهیت حرکت خود را اصلاح طلبی معرفی کرد. [۳] از رسول خدا نیز نقل شده است: «صالح ترین انسان ها اصلاح طلب ترین آن هاست.» [۴]

دومین مولفه جریان فکری اصلاحات را می توان اخلاق مداری برشمرد. اخلاق و انسان دوستی، به اصلاح طلبان اجازه نمی دهد از طریق خشونت، فریب کاری یا تهمت برنامه های خود را پیش ببرند. آنان با زبانی ساده و بدون ابهام با مردم سخن می گویند و مراد خود را دقیق تعیین می کنند. استفاده از زبان روشن و قابل فهم نه تنها هنر، بلکه فضیلت این جریان فکری به شمار می آید. اصلاح طلبان، ایدئولوژیک نیستند یعنی از گفت و گو و نقد شدن اجتناب نمی کنند؛ آنان هیچ مسأله ای را به تابو تبدیل نکرده و بحث درباره آن را قذغن نمی کنند. اما مهم ترین و شاید اساسی ترین نکته این است که اصلاحات باید سیاسی باشد اما سیاست زده نباشد و نشود.

آن چه گفته شد مختصری از مهم ترین مولفه های جریان فکری اصلاحات بود. چه خوب است جامعه دانشگاهی و تحصیل کرده با اطلاع از این نکات بتوانند به خوبی ماهیت واقعی افرادی را که در این آشفته بازار سیاسی کشور ادعای اصلاح طلبی می کنند را بشناسند. مردم ما امروز هوشیارتر از همیشه این مسایل را تشخیص می دهند زیرا که خواهان تکرار دوباره ی دوران ۸ ساله ی انزوا، تحقیر و توهین نیستند و این مهم را در خرداد ۹۲ و اسفند ۹۴ به خوبی نشان داده اند که حذف کنندگان واقعی در نظام اسلامی مردم هستند. اما ای کاش اقلیت همیشه در قدرت نیز در کنار مردم این مسأله را به خوبی درک می کردند که همیشه پیشرفت در تضارب آرا صورت خواهد گرفت؛ برای دیده شدن سفیدی قطعا سیاهی لازم است و توهین، تهمت و حذف کردن راه کار مناسبی برای مقابله با نظر مخالفان نیست.

و اما کلام آخر این که مردم ایران باید به خوبی در این برهه حساس از نقش مهم و حیاتی خود آگاه باشند. بی اعتنائی به سرنوشت نظام و انقلاب شاید باز هم باعث ضرب های مهلک به آن شود. ما باید به خوبی بدانیم که مطالبه گری های اطلاع طلبانه به منزله سوپاپ های اطمینانی برای جامعه است که باعث می شود نارضایتی های اندک در نقاط مختلف کشور منجر به تعمیم کلی مردم نسبت به نظام نشود. قطعا این امر اصلی ترین عامل بقای ثبات و قدرتمند نظام مقدس جمهوری اسلامی ایران تا زمان ظهور منجی عالم بشریت خواهد بود. ان شاء الله

منابع:

[۱]. مرتضی، مطهری، نهضت های اسلامی در صد ساله اخیر، (قم: صدرا، بی تا)، ص ۷-۸.

[۲]. نک: به بیانات مقام معظم رهبری، مورخه ۱۳۸۵/۳/۲۹.

[۳]. هود (۱)، آیه ۸۸.

[۴]. علامه مجلسی، بحار الانوار، ج ۷۷، ص ۱۱۲.

[۵]. مصطفی، ملکیان، تقدیر ما تدبیر ما، نشر نگاه معاصر، چاپ ۹۳

#اصلاحات #امید_بدر_هویت_ماست #نشریه_صبح_امید #زنده_یاد_مخالف_من



۱۸



« ما اگر همان رسالت الهی را درباره ی مردم خودمان و دیگران در مرحله ی اول اجرا کنیم بسیاری از مشکلات حل می شود... مردم مستضعف ما باور نمی کنند که رسالت اسلام و انقلاب ما برای آزادی است، چون عمل کمتر دیده اند نماز جمعه، ۱۳۵۸/۰۶/۱۶»



« اگر سیاست به معنای احساس مسئولیت در برابر انسان‌ها و مبارزه با ظلم است، این مسئله در متن اسلام هست. ولی اگر به معنای امروزی سیاست یعنی دروغ، عدم صمیمیت با توده‌ها و... اسلام، سیاست به این معنی را مردود می‌دانند. (مصاحبه با خبرنگاران داخلی وخارجی، ۱۳۵۷/۱۱/۱۶، کتاب طرح نظام جمهوری اسلامی

نام کتاب: استراتژی‌های تدریس اثربخش

نویسنده: دوتاواکر تیلسون

مترجم: محمد جاودانی

"آن چه هر معلمی باید درباره استراتژی‌های تدریس اثربخش بداند"



هنر تدریس، یکی از مهارت‌های مورد نیاز حرفه‌های خطرناک است که مبتنی بر شناخت اهداف، محتوا، فراگیران، تفاوت‌های فردی آنان و روش‌ها و استراتژی‌های یاددهی یادگیری است. آموزش و یادگیری مؤثر و کارآمد در محیطی حاصل می‌شود که مربی و متربی هر دو با هم فعالیت‌ها، درگیر این فرایند شوند.

در این جا معلم نقش تسهیل‌کننده و راهنما را برعهده دارد که باید برای ایجاد شرایط بهینه یادگیری، استراتژی‌های کارآمد و اثربخش را فرا بگیرد. این کتاب به معرفی استراتژی‌های اثربخش تدریس به همراه یک پیش‌آزمون و سپس آزمون اختصاص یافته است. برخی از این استراتژی‌ها عبارتند از: سازماندهی‌های ترسیمی، بارش مغزی، کمک به دانش آموزان برای ساخت مدل‌ها و شکل دادن دانش رویه.

نام کتاب: معلمی برای تمام فصول

نویسنده: اکبر فیضی

"برای برقراری ارتباط مؤثر، یادگیری اصول و فنون ارتباطات انسانی ضروری است."



یادگیری و آموزش اثربخش نیز، مستلزم آگاهی معلمان از روش‌های ارتباطی مؤثر است. "کتاب معلمی برای تمام فصول" ویژگی‌های معلم موفق را با تاکید بر ارتباطات انسانی، مورد بررسی قرار داده است. نویسنده در فصل اول، به کلیاتی درباره اهداف و موفقیت شغلی پرداخته و در فصل دوم، ویژگی‌های شایسته معلم موفق را مورد بررسی قرار داده است. مؤلف در فصل سوم این کتاب، به شیوه‌های تدریس اثربخش معلمان موفق، پرداخته است و در فصل چهارم، تکنولوژی‌های نوین و راه‌های جدید یادگیری را در عصر ارتباطات مورد کنکاش قرار داده است و در بخشی از این فصل، دنیای کودکان و تاثیر وسایل ارتباط جمعی به‌ویژه تلویزیون را بر آموزش آنها مورد بررسی قرار داده است.

در ادامه سرعت تغییر و تحول در وب و سایر تکنولوژی‌ها آموزشی را به‌سان هدفی می‌داند که در حال حرکت اند که برای شلیک به سمت آن: تمرکز، آمادگی، تمرین و مهارت زیادی را می‌طلبد. ارتباطات کلامی، غیرکلامی و مهارت‌های ارتباطی معلم، در فصل پنجم، مورد بررسی قرار گرفته است. مؤلف در فصل ششم، تشویق، تنبیه و اثرات آن را به کمک نظریات علم ارتباطات و روانشناسی و علوم تربیتی بررسی نموده است.

نام کتاب: سوال

نویسنده: مایکل گروس

مترجم: مریم تقدیسی

"همه‌ی مردم، داستان‌های خوبی برای تعریف کردن دارند؛ فقط باید سوالات مناسب را از آن‌ها پرسید."



چرا مردم به ندرت سوالات واقعاً خوب می‌پرسند؟ اگر همه سوالاتی را که زمانی میخواستیم بپرسیم و به هر دلیلی نپرسیدیم و نزد خود نگهشان داشتیم جمع کنیم، چه اتفاقی می‌افتد؟ کتاب سوال کتابی مناسب در زمینه خودشناسی است و شما را به تفکر وامی‌دارد، می‌خواند و به شما کمک می‌کند افکار و عقاید خود و دیگران را بیشتر و بهتر درک کنید.

نام کتاب: قلعه حیوانات

نویسنده: جورج اورول

مترجم: امیر امیرشاهی



مزرعه حیوانات یا Animal farm که به نام قلعه حیوانات نیز شناخته شده است، رمان پادارمان‌شهری به زبان انگلیسی و نوشته جورج اورول است. این رمان در طول جنگ جهانی دوم نوشته شده و در سال ۱۹۴۵ میلادی در انگلستان منتشر شده است. این رمان درباره‌ی گروهی از حیوانات است که در اقدامی آرمان‌گرایانه و انقلابی، صاحب مزرعه (آقای جونز) را از مزرعه‌اش فراری می‌دهند؛ تا خود اداره مزرعه را به دست گرفته و "برابری" و "رفاه" را در جامعه خود برقرار سازند. رهبری این جنبش را گروهی از خوک‌ها به دست دارند؛ ولی پس از مدتی این گروه جدید نیز به رهبری خوک‌ی به نام ناپلئون، همچون آقای جونز به بهره‌کشی از حیوانات مزرعه می‌پردازند و هرگونه مخالفتی را سرکوب می‌کنند.



ابوالحسن خرقانی می گوید: جواب دو نفر مرا سخت تکان داد...

اول: مرد فاسدی که از کنارم گذشت و من گوشه‌ی لباسم را جمع کردم تا به او نخورد؛ و او گفت: ای شیخ! خدا می‌داند که فردا حال ما چه خواهد شد!

دوم: مستی دیدم که افتان و خیزان در جاده‌ای گل آلود می‌رفت، به او گفتم: قدم ثابت بردار تا نلغزی!

گفت: من بلغزم با کی نیست. بهوش باش تو نلغزی شیخ! که جماعتی از پی تو خواهند لغزید.

یاد این متن داستایوسفکی از کتاب نقرین شدگان افتادم «هرپرهیزگاری گذشته‌ای دارد و هر گناهکاری آینده‌ای»



۲۰



« سیاست اسلام، سیاست صداقت و صراحت است، برعکس تمام سیاست‌های دنیا... اگر ما مسلمانیم، سیاستمان این است گر چه شکست بخوریم. ولی حق شکست خوردنی نیست همانطوری که علی(ع) شکست نخورد. (طرح نظام جمهوری اسلامی، انتشارات ناس، تابستان ۵۹) »

مادری، کودک خردسالش را کشت...

اگر روزی به چنین تیزی در روزنامه برخورد کردید، می‌دانم اول از همه سرتان را تکان می‌دهید، بعد چند دسته می‌شوید:

دسته اول شروع می‌کنید به گفتن: آه‌آه و وای‌وای و چه مادر بی‌رحمی، چگونه دلش آمد...

دسته دوم: برای کودک خردسال دل می‌سوزانید «آخیییی طفلکی بچه معصوم».

و دسته آخر که از همه منصف‌تر هستند، می‌گویند: بیچاره مادر، مشکل روحی‌روانی داشته، خوب با این مشکل چرا بچه‌دار شده؟! منم یک روزی جزو یکی از همین دسته‌ها بودم ولی الان...

فقط می‌گویم: دست نگهدارید.....

خواهش می‌کنم قضاوت نکنید، تا زمانی که نمی‌توانید خودتان را جای طرف بگذارید و یا نمی‌دانید او در چه موقعیتی بوده، سعی کنید هیچ قضاوتی نداشته باشید.

نمی‌دانم چرا بیشتر ما انسان‌ها، عادت داریم دور هم بنشینیم، به سادگی آب خوردن پشت سر دیگران حرف بزنیم و به قضاوت بپردازیم،

انگار در مقام خدایی نشسته‌ایم.

اگر کسی اشتباهی کرد می‌گوییم حقش بود؛ به خاطر گناهی که انجام داده، خداوند مجازاتش کرده یا اگر کسی مورد لطف خدا قرار گرفت با خود می‌گوییم حتما بنده خوبی است، خداوند او را دوست دارد و به او پاداش می‌دهد.

باید این را بدانیم که هیچ کس انتخاب نکرده با چه قیافه‌ای، در چه خانواده‌ای و با چه شرایطی به دنیا بیاید، هیچ کس را به خاطر هیچ چیز مسخره نکنیم، درباره دیگران قضاوت نکنیم. همان اندازه که به یک مدیر، مهندس و دکتر احترام می‌گذاریم، به همان اندازه به یک کارگر، رفتگر و مستخدم هم احترام بگذاریم. خودمان را از هیچ کس برتر ندانیم، ما وجودمان از گل ساخته شده، پس همیشه خاکی باشیم، تا بوی ناب آدمی‌زاد بدهیم.

بیاوید از همین امروز شروع کنیم و با خودمان قرار بگذاریم که برای یک ساعت بعد، از ذهنمان مراقبت کنیم. سعی کنیم افکار منفی را از ذهنمان دور کنیم و اگر قضاوتی به ذهنمان آمد، آن را بر زبان نیاوریم و داوری‌ها را به تاخیر بیندازیم. سعی

کنیم امروز بر مبنای برداشت‌های دیروزمان افراد را به محاکمه نکنیم. برای یک روز تمرین کنیم و خود را نگهبان آبروی دیگران بدانیم و لذت داشتن ذهنی آرام و پاک را تجربه کنیم. فقط برای یک روز تمرین کنیم، مطمئن باشیم آن قدر احساس آرامش می‌کنیم که آرزو می‌کنیم هر روزمان چنین باشد.

باور کنید، حتی اگر زیباترین چهره‌ها را هم داشته باشیم؛ اما ذهنی زیبا و اثرگذار نداشته باشیم، ماندگار و اثرگذار نخواهیم بود. ایمان داشته باشیم که هیچ چیز به اندازه یک ذهن زیبا و آرام، ما را محبوب نخواهد کرد. بیاییم کاری کنیم که دیگران شیفته ذهن و منش ما شوند و گرنه زیباترین چهره‌ها هم در پس پرده تکرار، دچار روزمرگی خواهد شد.

از امروز تلاش کنیم، زیبایی منحصر به فرد خود را داشته باشیم. حسرت زیبایی دیگران برای ما، زیبایی در پی ندارد.

بار دیگر می‌گویم قضاوت ممنوع...



مدرسه طبیعت

افسانه دهقان

۲۱



« من شروع کردم به تفسیر قرآن گفتن، از دو جهت کوبیده می شدیم، یکی از مجامع مذهبی آن زمان که چه حقی داری تفسیر قرآن بگویی. قرآن باید درست باشد و به قرائتش مردم بپردازند، گاهی هم در مجالس فاتحه...چقدر من فشار تحمل کردم... که قرآن برای تفکر است و تدبیر... نه برای صرف خواندن و تبرک جستن (سخنرانی ایت الله طالقانی در حسینه ی ارشاد به مناسبت بزرگداشت شهید مطهری)

یک از کتاب‌ها نوشته نشده، گاهی باید کودکان را به حال خود گذاشت تا خودشان تجربه کنند. محیطی برای بازی و برای آزمون و خطای آنچه که تاکنون تجربه نکرده‌اند. تجاربی مانند کاشتن گیاه، غذا دادن به حیوانات، ساختن وسایل چوبی و گلی، دوست شدن با حیوانات و غیره. خوش‌بختانه به تازگی در یزد مدرسه‌ای به نام «مدرسه‌ی طبیعت گندمک» با نظارت سازمان حفاظت محیط زیست و تلاش یکی از فعالان محیط زیست به نام خانم مریم منصوری شروع به فعالیت کرده است و هفت و هفت روز هفته پذیرای کودکان دبستانی و پیش دبستانی است. مدرسه طبیعت گندمک تلاش می‌کند تا آرمان «کودک و طبیعت، گردش و پرورش» را به کودکان یزد نشان دهد و نسلی دوست‌دار طبیعت و محیط زیست پرورش دهد. کاش در کنار کلاس‌های به روز شده فرصتی برای دوست شدن با طبیعت بسازیم به امید آن روز...

برای اطلاعات بیشتر به کانال تلگرامی مدرسه طبیعت گندمک یزد مراجعه کنید؛

@gandomak_yazd

دنیا در حال اجرا است. وهاب‌زاده از صاحب‌نظران برجسته محیط زیست در ایران محسوب می‌شود و ایده مدرسه طبیعت حاصل سال‌های طولانی تدریس و تجربیات وی برای یافتن نقطه اثرگذاری و ایفای نقش اجتماعی‌اش و از منظر وی گره‌گشای آموزش‌های ناکارآمد محیط زیست است. وی در حال ترویج ایده مدرسه طبیعت در سرتاسر ایران است؛ بذرهایی که این فعال محیط زیست ایران در حال کاشتن آن‌ها است، برخی میوه داده‌اند و برخی تازه جوانه زده‌اند. این ایده در مدارس چالوس، کاشهر، بیرجند، اصفهان، تهران، مازندران، کرمانشاه، قشم، ساری، همدان، دماوند و یزد با تلاش دوست‌داران کودک و طبیعت در حال پا گرفتن است.

مدرسه طبیعت مکانی است برای بازی، به طوری که بچه‌ها به جای آموزش دیدن، یاد می‌گیرند چگونه زندگی کنند، چگونه از بلندی نترسند و چگونه با طبیعت دوست باشند. این مدرسه فرصتی است برای شور و هیجان بچه‌ها، کنجکاوی، تجربه، مشاهده، تقلید، هم‌فکری، کارگروهی، اندیشیدن، ترس، احتیاط، دعوا و این که کودک، «کودکی» کند در هیچ

همه چیز عوض شده است، نسل‌ها متفاوت شده‌اند؛ کتاب‌های درسی را که نگاه می‌کنیم متوجه می‌شویم روش‌های تدریس گذشته دیگر پاسخ‌گوی نیازهای دانش‌آموزان کنجکاو امروزی نیست و حتی ممکن است که به خلاقیت آنان صدمه بزند. روش‌های کتاب‌ها تغییر کرده است. روش‌های تدریس به روز و جدید شدند و تخته‌سیاه‌های خسته‌کننده جای خود را به تخته‌های هوشمند دادند. به جای گوش کردن، از لمس کردن، بو کردن و دیدن استفاده می‌شود، همه‌ی این تغییرات در جهت رشد خلاقیت کودکان انجام شده است اما آیا همین‌ها کافی است؟ آیا آموزش با تکنولوژی پیشرفته به رشد مهارت هم کمک می‌کند؟ تکنولوژی آموزش را بهبود بخشیده اما پرورش را چطور؟ پاسخ این سوالات بر اساس تجربیات مشخص است و حتی نگرانی‌هایی نیز به وجود آورده است. اما اخیراً نام مدرسه‌ی طبیعت برخی از متولیان آموزشی را امیدوار کرده است و والدین را تشویق کرده است تا کودکان خود را در این مدرسه ثبت نام کنند.

عبدالحسین وهاب‌زاده ایده پرداز شکل‌گیری مدرسه طبیعت در ایران است. ایده‌ای که در نقاط زیادی از

کاریکاتور

« علی خیاطیون یزدی

شرکت کننده در جشنواره رویش

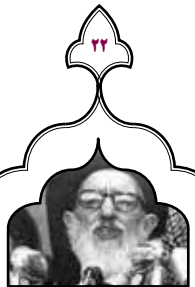


« فریده مهدی نژاد



اگر شاخدار بودیم، می‌شدیم بازیگران و هنرمندان جشن حافظ، که خب غلط بکنیم شاخدار باشیم. یا از این بخت و اقبالی که ما داریم می‌شدیم از این شاخ بزی‌ها هست که مثل بستنی قیفی نوکش تیزه، از اونا، تازه مال ما خار هم داشت. اون وقت بود که می‌رفتیم پیش یک شاخ‌لوژیست و می‌گفتیم: "دکتر این شاخ منو مثل شاخ گلزار که خیلی ناز و شیکه، مثل اون درس بیار و بعد با کلی پول و هزینه عمل زیبایی می‌شدیم شاخ قشنگ. خدایی نکرده اگر قدری شیرین و تو دل برو هم بودیم که مثل شاخه نبات مزه هم می‌ریختیم. اون وقت بود که تو جمع‌های خانوادگی وقتی شوهر عمه عزیز با آن صدای اکو دارش میگفت: پسررررر! اکنون تو به تمام اصول و فنون و شگردهای بازیگری فائق آمده‌ای مزه که می‌ریزی، ساختم که مثل شاخ اون بازیگرس. دیگه تو خداوندگار بازی در سینما و تلویزیونی، کاری نداره که بیا بریم خودم آشنا دارم بازیگرت می‌کنم. بعد از بازیگر شدنم دعوت می‌کنن جشن حافظ. و آن جاست که خاک بر سر شده و مصداق اون کلمه شاخدار قرار می‌گیریم. خدایا حکمتت را شکر و از این که ما را از بی آبرویی و شاخدار بودن، حفظ کردی خیلی دمت گرم... جدی میگم خیلی دمت گرم

پ.ن: از ما که گذشت ولی دلم به حال آن شاوخ سینه سه طبل اینستاگرام می‌سوزد. شاخدار در فرهنگ معین به معنی د...ث می‌باشد. چیه؟ فکر کردید ما یالاثارتیم؟؟؟ نخیر آقا، ما اگه این کلمه رو چاپ کنیم توقیف می‌شیم. بله این مملکت قانون داره هر کی توهین کنه توقیف می‌شه. *شاخ بر وزن فعول شاوخ یعنی بسیار شاخ



« من متأسف هستم که در نشریاتی که به نام اسلام است، مقالاتی میبینیم سر تا پا فحش و ناسزا. فحش و ناسزا مال انسان بی منطق است، اسلامی که منطق دارد فحش ندارد... اکثر مردم ما، همان‌ها که موضع ضد اسلام دارند، من این‌ها را مقصرمی‌دانم. قاصر می‌دانم، این‌ها به اسلام صحیح و متن اسلام و سرچشمه‌ی اسلام برخوردند. (مجموعه برنامه‌ی با قرآن در صحنه برنامه پنجم)



قایق‌تان شکست؟
پاروی‌تان را آب برد؟
تورتان، پاره شد؟
صیدتان دوباره به دریا بازگشت؟
غمگین نباشید!
چون خدا، همواره با شماست...
هیچ‌گاه نگویید: از "ماست که برماست"
بگویید: خدا با ماست!
اگر قایقت ناگاه شکست
باشد که دلت نشکند
دلی را نشکنی...
اگر پارویت را آب برد
باشد آبرویت را نبرد
آبرویی را نبری...
اگر صیدت از دست رفت
باشد امیدت از دست‌نرود
امیدکسی را ناامید نکنی...
امروز، اگر تمام سرمایه‌هایت را از دست‌دادی،
دستانت را داری!
آفریدگارت را بارها و بارها، شکر کن...
بیا شکر کنیم که اگر کفشی به پایمان نداریم،
پاهایی، برای راه رفتن داریم!
اگر چیزی به دست‌نداریم، دستی داریم
که دوباره به دست‌آوریم...
دوباره بسازیم...
دوباره بخریم...

و دوباره
بخندیم



(ره)

اسامی

«انجمن‌های اسلامی باید توجه کنند که در
بینشان از این منحرفین نفوذ نکنند... باید
سعی خودشان را، کوشش خودشان را در انتخاب
افراد برای این انجمن‌ها بکنند... این
انجمن‌ها فعالیتشان بسیار ارزش دارد، لکن
یک همچون مسئولیت‌هایی دارند که
مسئولیتشان هم بزرگ است.»
(بیانات امام خمینی (ره) در جمع فعالان
انجمن‌های اسلامی دانشجویان، ۶ آذر ۱۳۶۱)